

شماره ۱۰۵ - دی و بهمن ماه ۱۳۹۲
www.masterelia.org

نشریه الکترونیک
سایت معرفی

استاد ایلپا «میم»



عیسی و سایه‌ها

اعمال خارق‌العاده و انسان معاصر

کلام، اقتدار فراموش شده

رؤیاها و پیام‌هایی از جهان ناشناخته

برداشت‌های ما، حدود ما

فهرست مطالب:

- * گزیده‌ای از درس‌های دعا و توکل ۳
- * عیسی و سایه‌ها..... ۱۴
- * تصویرسازی ذهنی و درمان بیماری‌ها ۷
- * اعمال خارق‌العاده و انسان معاصر ۱۱
- * کلام، اقتدار فراموش شده ۱۴
- * رؤیاها و پیام‌هایی از جهان ناشناخته ۱۸
- * فود را قالب نزنیم ۲۱
- * روش‌های جوان ماندن و سالم زیستن و عمر نوع آسا (قسمت اول) ۲۴
- * اگر من و تو ازدواج کنیم ۲۶
- * برداشت‌های ما، مدود ما ۳۰

گزیده‌ای از درس‌های دعا و توکل

در ارتباط با خداوند و واقعیات الهی مانند دعا و توکل و فیوضات، مردم یا منکراند که در صورت انکار محروم از آنند و نخواهند دید آنچه را که انکار می‌کنند و آن را تجربه نمی‌کنند. یا باور می‌کنند، باوری که تردید از اجزا پنهان است. این‌ها گاهی می‌بینند و تجربه می‌کنند اما با شدتی کم و اندازه‌ای کم چون قدرتِ باورِ تردیدآمیز، اندک است و گاهی هم چیزی برای تجربه کردنشان وجود ندارد. عده اندکی هم ایمان دارند. این‌ها عموماً واقعیات باطنی و الهی را می‌بینند و تجربه می‌کنند و از آن برخوردارند. و عده‌ای بسیار کمتر که به آسانی می‌توان آن‌ها را شمرد، به یقین کامل و یگانگی و لقاء رسیده‌اند. آنان خود حقیقتی باطنی‌اند و به چشمه‌ای از واقعیات باطنی بدل شده‌اند. نمی‌بینند بلکه دیدنی‌ها را به دیده می‌رسانند و تجربه نمی‌کنند که خود موضوع تجربه جویندگانند.

در باورکنندگان دعا و توکل مثل لرزدان کوه است که می‌تواند تغییراتی را در سطح کوه پدید آورد. آن‌ها می‌توانند در زندگی خود و دیگران اثر بگذارند اما نه تأثیراتی عمیق، می‌توانند وضعیت‌ها را تا اندازه‌ای تشدید یا تضعیف کنند اما نه متحول لکن ایمان‌آوردگان می‌توانند کوه‌ها را جابه‌جا کنند و از میان راه بردارند. می‌توانند اوضاع زندگی خود و دیگران را به تناسب قدرت ایمانشان دگرگون سازند و در زیر و سطح زندگی، تغییراتی را به وجود آورند. قادرند وضعیت‌ها را به اوضاع دیگری تبدیل کنند و چیزها را به چیز دیگری بدل نمایند. آن‌ها کیمیاگرانی باطنی‌اند. اگر قدرت دعای باورکنندگان مثل نیروی بخار است، اقتدار دعای ایمان‌آوردگان مانند نیروی برق است اما توان یقین‌داران و متصلان مثل قدرت عظیم هسته‌ای و نیروی ضد ماده و بلکه بیش از این است. آنان عیناً دارای قدرت خلاقه الهی‌اند. می‌توانند به وجود آورند و نابود کنند. وقتی با کوه‌های مسائل برخورد می‌کنند در لرزاندن و جابه‌جا کردن کوه‌ها متوقف نمی‌شوند بلکه قادرند کوه‌ها را محو و نابود کنند یا جایی که کوه نیست آن‌ها را به وجود آورند. اگر باورکنندگان از آشنایان شاه و ایمان‌داران از خانواده شاه محسوب می‌شوند، یقین‌داران و متصلان به مقام شاهی رسیده‌اند و تاج بر سرند. متصلان یکی شده‌اند و یکی هستند و یگانه‌اند پس از تمام قدرت و شعور و حضور یکی برخوردارند. آنان قادرند روح دعا و توان دعا کردن را به شایستگان بدهند...



عیسی و سایه‌ها

گزیده - (قسمت اول)



عیسی مادامی که در دسترس مردم قرار داشت و در قالب جسمانی خود می‌زیست خود را پسر انسان معرفی می‌کرد و از خود با این عنوان نام می‌برد. او هرگز درباره خود نگفت مسیح است. موضوع مسیح بودن عیسی را اولین بار پطرس مطرح کرد و عیسی به او گفت که این راز را فعلاً آشکار نکند. مدتی بعد از رفتن عیسی، به تدریج مردم او را با عنوان عیسی مسیح شناختند. او هرگز به خود نگفت پسر خدا اما بعد از این که از بین مردم رفت به او گفته شد پسر خدا. هیچ وقت نگفت که روح خدا در من حلول کرده است و حتی بسیاری از این واقعیت‌ها را هم به شکل‌های مختلف زیر سؤال برد اما بعد از رفتن او معلوم شد که او خود، روح خداست...

در همان زمانی که عیسی خودش در بین مردم بود با وجود آن که معجزات او را هزاران نفر دیده بودند اما تنها عده اندکی که به بیست تن هم نمی‌رسیدند به او ایمان داشتند. تازه یکی از این ایمان‌داران یهودا اسخریوطی بود. کسی که معلم و سرور خود را به قیمتی ناچیز به دشمنان فروخت. چرا یهودا خیانت کرد و دیگران نکردند؟ ظاهراً یهودا از همه حواریون باسوادتر بود. مطالعات او هم بیشتر بود. چند زبان بلد بود. چرا یهودا خیانت کرد و نه بقیه؟ وقتی که یهودا از رفتار عیسی انتقاد می‌کرد عیسی با کلامی که خطاب به یهودا گفت پاسخ این سؤال را داد. او گفت: «یهودا قلبت را بگشا نه فکرت را». به این معنا که یهودا با ایمان خودت مرا کشف کن نه با فکرهای مکرر آلود. اما یهودا سرانجام کار خود را کرد و عیسی را تسلیم دشمنان کرد. یهودائیان هنوز هم در زمین پراکنده‌اند و تعدادشان بسیار بیشتر از گذشته شده است...

بعضی از افراتیون یهود می‌گویند همه معجزات عیسی ناصری دروغ و چشم‌بندی بوده است و برای تک‌تک آن‌ها توجیهاتی ارائه می‌دهند که به نظر هم درست می‌آید. عین همین اتهام را دشمنان دیگر انبیا در زمان خود آن‌ها بر آن‌ها وارد می‌کردند. به علاوه اتهامات مشترکی که همیشه درباره منتخبان خداوند مطرح شده

است و قرآن و کتاب مقدس پر است از اشاره به این موضوع. اتهام دروغ‌گویی، دیوانگی، سحر و جادو، قدرت طلبی و غیره. درباره عیسی هم می‌گفتند او همان تعلیمات کتاب مقدس را تحریف کرده و دارد با زبان دیگری می‌گوید. معجزات او دروغ‌هایی ساختگی شمرده می‌شد که با مهارت ارائه می‌شوند. همین اتهامات درباره عرفای بزرگ و اساتید هم مطرح شده است. مثلاً می‌گفتند منصور حلاج دروغ‌گو است و دیوانه شده. در دادگاه او شهادت دادند که او شعبده بازی و چشم‌بندی کرده. می‌گفتند شمس تبریزی هم جنس باز است به همین دلیل مولوی... یا او را جادوگری قهار می‌دانستند که مولوی را با سحر خود به تسخیر درآورده است. اتهاماتی از این دست زندگی اکثر بزرگان تاریخ را از خود پر کرده است. عیسی هم

یکی از ضروری‌ترین ارکان زندگی ما شناخت نجات‌دهنده است زیرا از این طریق امکان برخوردار از قدرت نجات او و برخوردار از وجود او و همراهی او فراهم می‌شود.

یکی از این بزرگان استثنایی بود.

هر چه تبلیغات روحانیون یهود و عوامل آن‌ها بر علیه عیسی بیشتر می‌شد، ایمان ایمانداران هم قوی‌تر می‌شد؛ کیفیت‌های نورانی بیشتر می‌شد و کمیت‌های ظلمانی هم افزایش می‌یافت. تعداد بیشتری نسبت به عیسی بدبین می‌شدند اما کسانی که به او ایمان داشتند قوی و قوی‌تر می‌شدند. عیسی به همهٔ مکتب‌های زمانه خود تسلط کامل داشت اما نقطه تمرکز او روح خدا بود. و عشق و محبت و بخشش و ایمان. او را از شهر و خانواده خود راندند و او گفت فرستاده خدا را در همه جا عزیز می‌دارند مگر در شهر خود و در میان خانواده خود. او آیین‌های پیشین را برهم نمی‌زد بلکه آن‌ها را به طرزی ماهرانه زیر سؤال می‌برد. ظاهراً او هم مثل بقیه یک یهودی بود اما گزارش‌ها نشان می‌دهد که او آن‌طور که باید به شریعت یهود عمل نمی‌کرد...

بعضی می‌گویند عیسی بر روی صلیب ایمان خود را از دست داد. استناد آن‌ها برای این نتیجه‌گیری جمله‌ای است که عیسی بر روی صلیب گفت «ایلی، ایلی. لما سَبَقْتَنِي» الهی، الهی چرا مرا تنها گذاشتی. اما همین نشان می‌داد که عیسی هم توسط خداوند امتحان می‌شود و از آزمون مصون نیست. در آخرین لحظات او گفت مأموریت من با موفقیت انجام شد. روح خود را به تو تسلیم می‌کنم. همین جملات نشان می‌دهند که پایان کار او جهش روح او بود...

مهم‌ترین روش عیسی مسیح در تعلیم، استفاده از تمثیل‌ها بود. او هر آموزه الهی را با یک یا چند تمثیل بیان می‌کرد و همین مسئله یکی از بهانه‌های روحانیون یهود بود که او را متهم می‌کردند که روش پیامبران پیشین را در خودش بازسازی می‌کند تا به آن‌ها شبیه شود. اکثر انبیاء الهی با تمثیل تعلیم داده‌اند؛ و استفاده از تمثیل و رؤیایها در اصل روش خود خداوند است. اکثر تعلیمات الهی آمیخته به تمثیل و رؤیا هستند...

سرانجام عیسی را محاکمه کردند. روحانیون یهود از او درباره معجزات و تعلیماتش پرسیدند اما او جواب روشنی نمی‌داد. خواستند تا معجزه‌ای کند بلکه حرف او را باور کنند اما او کاری نکرد و خاخام ارشد از او پرسید آیا تو پسر خدا هستی؟ او گفت: تو گفتی که هستم. پیلاطوس به او گفت آیا تو پادشاه یهود هستی؟ اما او اشاره داشت که پادشاهی او در آسمان است. نظر پیلاطوس این بود که این فرد مجنون و دیوانه‌ای است که دچار توهم و خودبزرگ بینی شده است...

عیسی را شلاق زدند، تاجی از خار بر سر او گذاشتند تا بلکه کسی را که به زعم آن‌ها دیوانه و مدعی است تاج‌گذاری کرده باشند. فریاد می‌زدند که او دروغ‌گو، شیطان و شرور است و مجازاتش

مرگ است. بر او آب دهان و ادرار ریختند... این شرم‌آورترین و تحقیرآمیزترین مجازات بود و سپس پایان کار. حواریون به قدری ترسیده بودند که تا مدت‌ها در مخفیگاه خود ماندند. پترس، قوی‌ترین و با ایمان‌ترین از میان حواریون، مسیح را سه بار انکار کرد و البته این به دلیل دعای عیسی مسیح بود که پیش از رفتن خود آن را به پترس گفت.

سخنی با مسیحیان و یهودیان

بهترین راه شناخت عیسی مسیح

چه‌طور باید مسیح را شناخت. قبل از هر چیز باید بدانیم که شناخت هر چیزی به برقراری ارتباط با آن، برخوردارگی از آن و در نهایت یگانگی با آن منجر می‌شود. بنابراین یکی از ضروری‌ترین ارکان زندگی ما شناخت نجات‌دهنده است زیرا از این طریق امکان برخوردارگی از قدرت نجات او و برخوردارگی از وجود او و همراهی او فراهم می‌شود.

آیا از طریق کتاب‌ها می‌شود مسیح را شناخت؟

باید گفت به قدری در این زمینه کتاب و مقاله وجود دارد و به قدری این مطالب متضاد و متنوع اند که شاید اگر تا پایان عمر خود مطالعه و تحلیل کنیم نتوانیم به دیدگاه روشنی در این باره دست یابیم. معلوم نیست که تعداد کتاب‌هایی که در تأیید مسیح بودن عیسی نوشته شده بیشتر است یا تعداد کتبی که در رد این موضوع وجود دارد. راه دوم، مراجعه به کتاب مقدس و بررسی نشانه‌ها و علائم است اما این راهی طولانی، پرپیچ خم و خطرناک به نظر می‌رسد و ممکن است سال‌ها بگذرد و نتیجه‌ای که غیرقابل تردید باشد به دست نیاید.

...

بهترین راه آن‌طور که در کتب آسمانی هم مکتوب است، طریق ایمان است. ایمان بیاوریم و در مسیر ایمان خود پیش برویم. این ایمان می‌تواند از هر نقطه‌ای شروع شود. از این که قرآن و کتب مقدس تشریح کرده‌اند که عیسی همان مسیح و روح خدا و نجات‌دهنده است یا از این‌جا که خداوند این را در روح ما و برای ما آشکار کرده است. بهترین راه، آخرین است. ایمان بیاوریم و بگذاریم خداوند در درون ما این حقیقت را آشکار کند. باید بر ایمان خود بایستیم و آن را با هر قدمی، قوی‌تر و شدیدتر کنیم تا زمانی که به تجربه یگانگی نائل شویم.

حافظان مسیح



نظر خداوند مانند نظر بشر نیست
و کسی از قضاوت خداوند با خبر نیست. انسان حتی نمی‌داند که خودش کیست.

استاد ایلیا «میم»

تصویرسازی ذهنی و درمان بیماری‌ها

تحقیق و تألیف: پریس کی نژاد



تصاویری که به ذهن می‌آیند علاوه بر تأثیر بر حالات روانی، بر عملکرد فیزیولوژیک بدن نیز مؤثرند.

از امور است. رهبران بزرگ از جمله کسانی هستند که این روش را به کار می‌گیرند. آن‌ها امکانات بالقوه و احتمالات را «مجسم» می‌کنند و حتی جزئیات نقشه‌های خود را به دفعات قبل از اجرا در ذهن برنامه‌ریزی کرده و به تصویر می‌کشند. با این کار سِرُومکانیسم مغزی وارد عمل شده و طبق قانون اثر فکر بر ماده^(۳) وقایع عالم خارج را در جهت رسیدن به هدف تعریف شده شکل می‌دهد. تقریباً تمام قهرمانان جهان و سایر نخبگان رشته‌های مختلف در گروه تصویرسازان ذهنی قرار دارند. آن‌ها قبل از انجام هر کاری آن را در ذهنشان به تصویر می‌کشند، حس می‌کنند و به تجربه می‌رسانند. این افراد در واقع از نقطه پایان در فکرشان، فعالیت

در طول هر روز، هزاران فکر به ذهن ما می‌رسد که نیمی از آن‌ها افکار منفی هستند. این افکار تأثیر مستقیمی بر نوع احساس و رفتار ما دارند. افکار و تصاویر ذهنی مثل اسب چابکی هستند که اگر رام و مهار نشوند به هر جایی سر می‌کشند و این حرکت کنترل نشده آن بعضاً سبب ایجاد عوارض جسمی و روحی در زندگی انسان می‌شود، در حالی که با یادگیری نحوه کنترل و هدایت آن در مسیری هدف‌دار، به ابزار قدرتمندی برای رسیدن به اهداف تبدیل می‌گردند. تصاویری که به ذهن می‌آیند علاوه بر تأثیر بر حالات روانی، بر عملکرد فیزیولوژیک بدن نیز مؤثرند چون هر فکری که به ذهن می‌رسد، تفاسیر و تجارب مربوط به آن بلافاصله سبب فعال شدن مراکز عصبی در مغز و ارسال پیام متناسب با آن به تمامی اعضای بدن شده و جسم هم مطابق با آن واکنش نشان می‌دهد. ساده‌ترین مثال در این رابطه تداعی تصویر و فکر میوه‌های ترش مزه نظیر لیموست که بلافاصله باعث ازدیاد ترشح بزاق در دهان می‌شود. اما توانایی تصاویر ذهنی بسیار فراتر از اثرگذاری بر پاسخ‌های جسمی است تا آن‌جا که حتی می‌تواند بر وقایع عالم خارج مؤثر واقع شده و مسیر آن‌ها را تغییر دهد. از آن‌جا که تصمیم‌گیری و انتخاب هدف در «ذهن خودآگاه» ما به انجام می‌رسد، افکار مربوط به آن بلافاصله مغز را به فعالیت وامیدارد.

مغز و دستگاه عصبی به مثابه یک ماشین جستجوگر هدف براساس فرمان‌های دریافتی عمل می‌کند که اصطلاحاً آن را «Servo-Mechanism» می‌خوانند. یعنی فقط کافیسست که فرمان را دریافت کند تا مکانیسم‌های موفقیت خود به خود یا ASM^(۱) در ناخودآگاه به راه افتاده و راه رسیدن به هدف را خودش پیدا کند. اما صدور فرمان برای این ماشین تنها از طریق یک واسطه یعنی تصاویر ذهنی امکان پذیرست. وجود چنین مکانیسم‌هایی در ذهن منجر به پیدایش علم تصویرسازی ذهنی خلاق یا سایکوسایبرنتیک^(۲) شده که یکی از ابزارهای فکری مؤثر برای افزایش ارتباط با سِرُومکانیسم مغزی است تا انسان را سریع‌تر، سهل‌تر و با تنش کمتری به اهدافش برساند. کلمه سایبرنتیک با ریشه یونانی به معنی «سکان‌دار» است که اصل آن توسط فیزیک‌دانان و ریاضی‌دانان برای مطالعه ماشین‌هائی به کار می‌رود که رفتار دنبال‌کننده هدف را از خود نشان می‌دهند و افزودن پیشوند Psycho اشاره به فکر و ذهن انسان دارد. این روش (تصویرسازی ذهنی) یکی از ابزار قوی و برقرارکننده نظم در بسیاری

توانایی تصاویر ذهنی بسیار فراتر از اثرگذاری بر پاسخ‌های جسمی است تا آن‌جا که حتی می‌تواند بر وقایع عالم خارج مؤثر واقع شده و مسیر آن‌ها را تغییر دهد.

چشم‌گیری در درمان بیماری‌ها دارند. این روش‌ها با بهره‌گیری از اثر متقابل ذهن و جسم، و براساس شیوه‌های قدرتمند اثرگذاری عوامل فکری، ذهنی و رفتاری بر سلامتی، به درمان بیماری می‌پردازند. شکل‌گیری این روش‌ها مبتنی بر اعتقاد به ارتباط ذهن و جسم و اهمیت ذهن در بهبود بیماری‌هاست که به بیش از ۲۰۰۰ سال پیش باز می‌گردد. هیپوکراتس، ۴۰۰ سال قبل از میلاد به نقش جنبه‌های ذهنی و اخلاقی در درمان بیماری‌ها اشاره می‌کرد و باور داشت که درمان تنها زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که نقش حالات بیمار، تأثیر محیط و عناصر درمانی طبیعی در نظر گرفته شود. تجسم هدایت شده (تصویرسازی هدایت شده ذهنی) یکی از شاخه‌های طب روان-تنی است که به بیمار می‌آموزد چگونه از نیروهای خود درمانی‌اش برای حفظ و بازیابی سلامتی، کاهش استرس و افکار منفی استفاده کند. پایه‌گذاران و مدافعان این روش معتقدند تصاویر ذهنی، یک درمانگر بالقوه در وجود ما هستند که توان تسکین درد، تسریع روند بهبودی بیماری و بازیابی سلامتی را دارند. آن‌ها معتقدند تصاویر ذهنی حتی بر پاسخ به درمان‌های دارویی نیز اثر مستقیم دارند. با این وصف، اگر باور نداشته باشیم که دارویی بر ما اثر دارد، حتی در صورت مصرف آن بر ما بی‌اثر خواهد بود. عکس این قضیه هم صادق است، یعنی اعتقاد به تأثیر یک دارو یا روش بی‌اثر و مشاهده بهبود بیماری؛ همان چیزی که به آن «اثر دارونما یا پلاسبو» گفته می‌شود و مؤید نقش ذهن بر درمان بیماری‌هاست. دکتر هربرت بنسون استاد و محقق دانشگاه هاروارد و بنیان‌گذار مؤسسه طب روان-تنی در آمریکا، طی بیش از سی سال تحقیقات و کار بالینی، کارآئی روش‌های فوق را به اثبات رسانده است. وی معتقد است که وجود تصویری از بهبودی در ذهن بیمار و درمانگر یا آنچه ما نام باور بر آن می‌نهمیم، عامل درمان بیماری‌ها در ۵۰ تا ۹۰ درصد از موارد است. تحقیقات دانشگاهی و بالینی متعددی نیز در این زمینه به انجام رسیده‌اند از جمله:

را آغاز می‌کنند. تغییر تصاویر ذهنی از طریق تصور خلاق صورت می‌پذیرد که در نیم کره راست یعنی محل مفاهیم، احساسات، انگیزه‌ها و تصاویر به انجام می‌رسد. این بخش با تصاویر ذهنی به نحوی ارتباط برقرار می‌کند که مغز را وادار به پذیرش قابلیت دسترسی به هدف می‌سازد. اما این روش چگونه با درمان ارتباط پیدا می‌کند؟ در علم پزشکی گروهی از بیماری‌ها تحت عنوان بیماری‌های روان-تنی^(۴) وجود دارند که منشاء آن‌ها افکار منفی و مشغله‌های ذهنی مخرب هستند ولی تجلیات آن به صورت بیماری شدید در جسم تظاهر پیدا می‌کند. گروه وسیعی از بیماری‌های پوستی، اختلالات دستگاه گوارش، بیماری‌های قلبی - عروقی، دردهای مزمن و تخریب‌های بافتی (مثل آرتروز، دیابت و آرتروز روماتوئید) در این طبقه بندی جای می‌گیرند. حتی پزشکان معتقدند که بسیاری از انواع سرطان نیز منشاء ذهنی و روانی دارند. با این حساب، وقتی وجود تصاویر ذهنی و افکار منفی این چنین سبب بروز بیماری می‌شود، آیا تغییر و تبدیل آن‌ها به تصاویر مثبت و سازنده نمی‌تواند بیماری را درمان کند؟ مسلماً چنین است و چنان که می‌بینیم روش‌های طبابت روان - تنی با قدمتی چند هزار ساله اثر



تقریباً تمام قهرمانان جهان و سایر نخبگان رشته‌های مختلف در گروه تصویرسازان
ذهنی قرار دارند. آن‌ها قبل از انجام هر کاری آن‌را در ذهنشان به تصویر
می‌کشند، حس می‌کنند و به تجربه می‌رسانند.

- کاهش عوارض شیمی درمانی و افزایش توان مقابله در بیماران سرطانی - دانشگاه ایالتی اوهایو
 - افزایش فعالیت سلول‌های ایمنی موسوم به NK^(۵) - دانمارک
 - بهبود عملکرد نوتروفیل‌های سیستم ایمنی - دانشگاه ایالتی میشیگان
 - کاهش تواتر ابتلا به زخم‌های دهانی - دانشگاه علوم پزشکی



Case Western، اوهایو

- افزایش فعالیت سلول‌های ایمنی (NKC) در بیماران مبتلا به سرطان‌های متاستاتیک
 - تغییر در سیکل ماهیانه و کاهش علائم PMS^(۶) در زنان ۲۱ تا ۴۰ ساله - بیمارستان عمومی ماساچوست، بوستون
 نکته قابل توجه این که کلیه مشاهدات فوق پس از تصویرسازی ذهنی در مورد هدف مورد نظر به وقوع پیوسته‌اند. همان طور که قبلاً نیز اشاره شد گروه وسیعی از بیماری‌ها شامل دردهای مفصلی، سندروم خستگی مزمن، فشار خون، بیماری‌های قلبی - عروقی، دردهای مزمن، ناباروری، سردردهای میگرنی، دیابت، سندروم پیش از قاعدگی (PMS) و بیماری‌های دستگاه گوارش، تحت تأثیر تجسم هدایت شده و ایجاد باور به بهبودی در بیمار، درمان پذیرند. حتی در موارد ابتلاء به ایدز و سرطان نیز با افزایش فعالیت سیستم ایمنی می‌توان به بالا بردن توان مقابله و کاهش علائم کمک کرد. گرچه گزارشاتی از فروپاشی و ناپدید شدن توده‌های بدخیم پس از تصویرسازی ذهنی فردی یا گروهی در مورد انهدام تومورهای

پی نوشت:

۱- Automatic Success Mechanism

۲- psycho-cybernetics

۳- مطابق قوانین فیزیک کوانتوم و قانون اثر مشاهده گر، عمل مشاهده و نوع افکار بیننده باعث تغییر «تابع موج کوانتومی» و شکل گیری وقایع مطابق نگاه مشاهده گر می شود.

۴- Psycho-Somatic Disease

۵- Natural Killer Cells

۶- Pre-Menopausal Syndrome

۷- مجله علوم باطنی شماره ۲

سرطانی نیز در دست است.

به عنوان نمونه، چند سال قبل یک پسر بچه آمریکائی به سرطان وخیم مغزی مبتلا شد. والدین او که نمی خواستند نظریه پزشکان مبنی بر لاعلاج بودن بیماری پسرشان را بپذیرند او را به کلینیکی بردند که به موجب نوآوری‌هایش در پزشکی شهرت داشت. پزشکان آن مرکز با تفهیم اثر ذهن در درمان بیماری به آن پسر بچه از او خواستند به هر شکلی که می‌خواهد بیماری‌اش را نابود کند. وی نیز نوعی بازی خیالی را در ذهنش ترتیب داد: سفینه‌های فضائی دور سرش می‌چرخیدند و به غده که آن را «گنده خاکستری» می‌نامید شلیک می‌کردند. قرار شد او روزی چند ساعت به بازی بپردازد. بعد از گذشت چند ماه پسر به پدرش گفت: «امروز که سوار سفینه شدم و در مغزم جستجو کردم اثری از غده ندیدم.» جالب این که تصویربرداری از مغز نشان داد هیچ اثری از آن غده نیست و سلول‌های سرطانی بدون به جا گذاشتن کوچکترین اثری ناپدید شده‌اند.^(۷) ملاحظه می‌شود که ذهن اثر قدرتمندی در شفای بیماری‌ها دارد و به قول خانم لوئیز هی: «ذهن انسان کلید سلامت اوست». او که خود مبتلا به بیماری سرطان وخیم بود توانسته با همین روش بیماری‌اش را درمان کند. این نویدی است برای بیماران



و آن دسته از مبتلایانی که در آستانه ناامیدی قرار دارند. باشد که با به‌کارگیری توانمندی عظیم ذهن، گام مؤثری در بازیابی سلامتی و بهبود بیماری‌شان بردارند.

۱- منابع:

۲- سایت اینترنتی www.holisticonline.com

۳- سایت اینترنتی www.mbmi.org روانشناسی تصویر ذهنی - سایکوسایبرنتیک، دکتر مکسول مالتز مجله علوم باطنی شماره ۲

۴- متافیزیک از دیدگاه فیزیک سایت اینترنتی www.nccam.nih.org

هیپوکراتس، ۴۰۰ سال قبل از میلاد به نقش جنبه‌های ذهنی و اخلاقی در درمان بیماری‌ها

اشاره می‌کرد و باور داشت که درمان تنها زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که نقش حالات

بیمار، تأثیر محیط و عناصر درمانی طبیعی در نظر گرفته شود.



زندگی انسان
تنها ساختهٔ باورها
و افکار او نیست.
نیروهای سرنوشت‌ساز،
بیش از این و
قوی‌تر از این است.

و قصدهای انسان،
نگاه او، تغذیه، ژن‌ها،
رویاها، قضاوت دیگران، آموزش،
سرمایهٔ روح، محیط و تقدیر و نیروهای
دیگر نیز فعالانه و با قدرت در کارند.

استاد ایلیا «میم»

اعمال خارق العاده و انسان معاصر



امروزه با اطمینان می‌توان گفت که دانش متعارف، وجود توانمندی‌های فوق‌العاده در انسان را تأیید می‌کند و بروز چنین پدیده‌هایی از طرف انسان به اثبات رسیده است.

حال که وجود توانمندی‌های فوق‌العاده در انسان به اثبات رسیده سؤالاتی مطرح می‌شوند که این اخبار حاوی چه پیامی برای انسان هستند؟ چرا همه انسان‌ها قادر به انجام این‌گونه اعمال نیستند؟ چرا تنها عده‌ای موفق به استفاده از نیروهای بالقوه روحی خود می‌گردند؟

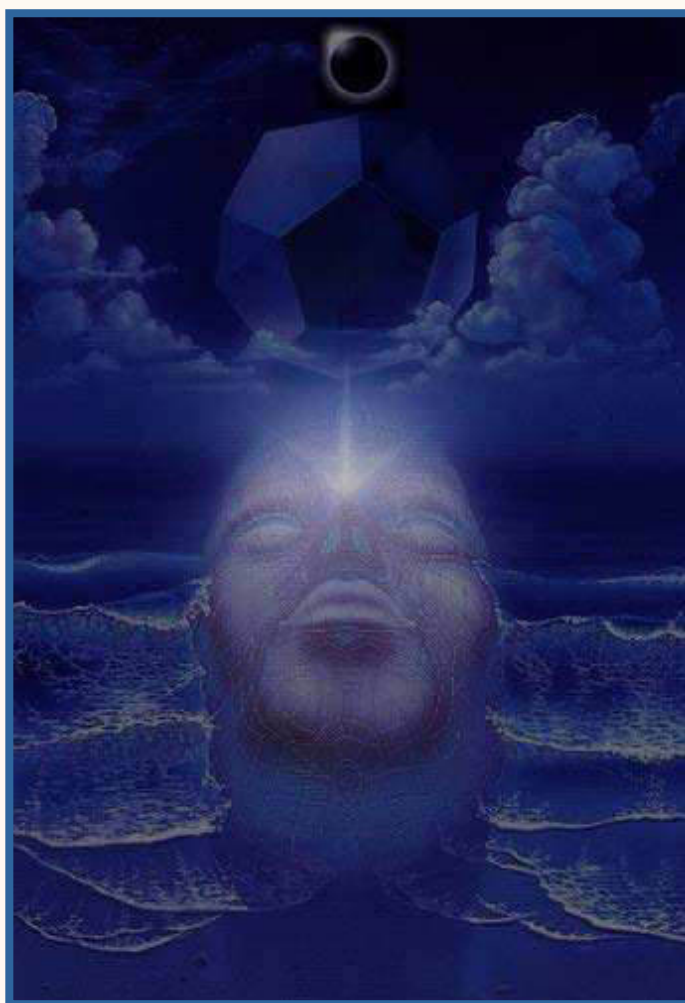
محققان پاسخ را این‌گونه داده‌اند، ذهن و سطح آگاهی انسان تعیین‌کننده برخورداری از توانائی‌ها و محدودیت‌های او می‌باشند. ذهن (روان) آدمی پدیده‌ای اسرارآمیز است و بسان ماشینی بسیار قدرتمند، تأثیری کامل بر جسم، بروز توانائی‌ها و بیماری‌ها و حتی بر کیفیت زندگی انسان دارد و شکل‌دهنده موفقیت‌ها و شکست‌هایش می‌باشد. این موضوع قرن‌هاست که هم دانشمندان و هم فیلسوفان را متحیر ساخته است. هر نظریه‌ای که در زمینه هوشیاری و آگاهی

چندی است از دور و نزدیک اخبار حیرت‌انگیزی راجع به وقوع اعمال خارق‌العاده می‌شنویم. خلق اشیا و ناپدید کردن آن‌ها، خیر گرفتن از غیب، شفای بیماری، غلبه بر نیروهای طبیعت، هم‌زمان در دو مکان بودن و...

اخبار مربوط به اعمال خارق‌العاده نه تنها نظر و توجه عموم مردم را به خود جلب کرده است، بلکه محققان و دانشمندان بسیاری در جهت اثبات و توجیه و تفسیر آن‌ها به کار تحقیق و بررسی پرداخته‌اند و از طریق انجام آزمایش‌های بسیار موجب گسترش این‌گونه پدیده‌ها شده‌اند. هم‌چنین چندین دهه است که دانش متعارف این مبحث را از زوایای گوناگون وقوع پدیده‌ها، مورد بررسی و مد نظر قرار داده است. امروزه با اطمینان می‌توان گفت که دانش متعارف، وجود توانمندی‌های فوق‌العاده در انسان را تأیید می‌کند و بروز چنین پدیده‌هایی از طرف انسان به اثبات رسیده است. اکنون دانشمندان در پی فرمول‌بندی‌ها و توجیه و تفسیر نحوه عملکرد آن‌ها می‌باشند.

ثبت تغییرات میدان مغناطیسی بدن و جریان الکتریکی مغز به هنگام انجام اعمال خارق‌العاده^(۱)، عکس‌برداری از فوران انرژی به هنگام شفا، کشف جایگاه فیزیکی انجام پدیده‌های فوق‌طبیعی در مغز انسان، تفاسیر فیزیکدانان از پدیده‌ها بر مبنای تئوری‌های فیزیک نو از جمله دستاوردهای منتج از تلاش‌های دانشمندان بوده است.^(۲)





هر سطحی از آگاهی دارای ساختار معینی است. سطوح پائین تر آگاهی، متراکم‌تر و با جهان فیزیکی در ارتباط است و سطوح بالاتر، ساختاری لطیف‌تر دارد و به سطوح متعالی‌تر و برتر آگاهی مربوط می‌گردد. آن چه که مسلم است آگاهی عموم مردم در سطوح پائین تر مستقر است. این استقرار به دلیل انتخاب خود انسان به وجود آمده و براساس تمرکز بیش از حد او بر زندگی مادی و بی توجهی به زندگی باطنی است. این نحوه زندگی ارتباط بین فرد و سطوح برتر آگاهی را قطع کرده و جدائی به وجود آورده و خود موجب ایجاد حجاب‌ها و موانع بسیاری بر سر راه ارتباط با شعور برتر شده است. در نتیجه تغذیه از آگاهی برتر میسر نمی‌باشد. در این سطح از آگاهی، هستی فرد منحصر به جسم و

مطرح می‌شود به نوعی تحت تأثیر فلسفه‌ای قرار دارد که متداول و غالب است. در دانش مادی‌گرایانه معاصر که بر غرب حکومت می‌کند، شعور و آگاهی تنها به عنوان آثار و نشانه‌هایی از مغز، تلقی و تصور می‌شود. اما فلسفه شرق مسئله را از زاویه کاملاً متفاوتی مد نظر قرار داده و تمام این آثار و شواهد را مربوط به حقایق روحی و بازتاب‌هایی از قدرت روحی می‌انگارد. از این دیدگاه ذهن انسان پدیده‌ای منفرد و شخصی نیست بلکه یک وجود جهانی است. کل هستی و کیهان حاوی شعور و آگاهی است که به نام ذهن کیهانی شناخته می‌شود. ذهن کیهانی دارای سطوح مختلفی است. ذهن (روان) انسان، این اقیانوس عظیم آگاهی و انرژی نیز دارای هفت سطح کلی است که با سطوح ذهن کیهانی مطابقت دارد.

«من هستم» این دو گروه بسیار باهم تفاوت دارد. این یکی در توهم و فراموشی زندگی می‌کند و توانائی‌های خود را محدود به خوردن، خوابیدن، کارکردن و... کرده است و آن یکی، به نسبت عمق ارتباطش با شعور برتر و به نسبت یگانگی با روح خود و روح هستی، بزرگ‌تر و بزرگ‌تر، و وسیع و وسیع‌تر می‌شود.

آنچه که بسیاری از محققین در زمینه چگونگی وقوع پدیده‌های غیر متعارف اذعان می‌دارند این است که دیدگاه‌ها و باورهای انسان تأثیر به‌سزایی در امکان به وجود آمدن اعمال خارق‌العاده دارند.

دانائی و شناخت، حجاب‌ها، شرطی‌شدگی‌ها و توهمات را از بین می‌برد و انسان را از تاریکی‌ها، موانع و ضعف‌ها عبور می‌دهد. این راهی است آهسته و گام‌به‌گام، همان‌گونه که حجاب‌ها و شرطی‌شدگی‌ها ناگهان به‌وجود نیامده بلکه در طی زمان و به آهستگی ایجاد شده و انسان را از اصل خود دور ساخته است. از سوئی تنها نوع شناختی که می‌تواند به این آهستگی سرعت بخشد و راه را کوتاه کند، شناخت قلبی و ایمان است. ایمان به غیب و باطن خود و جهان هستی، اوج آگاهی و شناخت است. آن‌جا که ایمان وارد می‌شود هر خواسته‌ای تحقق پیدا می‌کند.

و اما گام اول. آنچه که بسیاری از محققین در زمینه چگونگی وقوع پدیده‌های غیر متعارف اذعان می‌دارند این است که دیدگاه‌ها و باورهای انسان تأثیر به‌سزایی در امکان به‌وجود آمدن اعمال خارق‌العاده دارند. از طرفی در آزمایشات تجربی نیز این موضوع به اثبات رسیده که دیدگاه بدبینانه و منفی نسبت به‌وجود این‌گونه پدیده‌ها، خود مانع بزرگی در جهت عدم بروز آن‌ها است. از این رو محققین اولین گام را برای این‌که انسان شاهد وقوع پدیده‌های غیر متعارف باشد، نداشتن قضاوت منفی و به‌طور کلی بی‌قضاوتی در حوزه باطنی دانسته‌اند. در این صورت احتمال وقوع این‌گونه پدیده‌ها به‌وجود خواهد آمد. همچنین این امکان وجود دارد که با مشاهده اعمال خارق‌العاده و شنیدن خبرهای به‌ظاهر عجیب و غریب، انسان به فکر فرو رود و وضعیت خود را بسنجد، دست به انتخاب زند و با باور باطن و حقیقت وجودی خود آنچه را که باید، تجربه کند و در مسیر درست گام بردارد.

پی‌نوشت:

۱- در کتاب جنگ روانی-۳، ص ۱۱۸ مواردی از اعمال خارق‌العاده معرفی شده است. مانند عبور شیء از مانع که در شرایط کنترل شده، از آن با سرعت بسیار بالا (۴۰۰ عکس در ثانیه) فیلم‌برداری گردید.

۲- تحقیقات بسیاری در این زمینه در کتاب روش‌های جنگ روانی-۳، نتایج تحقیقات و کشفیات فراروانشناسی، به تفصیل داده شده است.

توانائی‌های محدود آن می‌باشد. آگاهی او در سطح کلام این‌گونه است: «من جسم هستم. من ذهن دارم». «من روح دارم». «این درخت است». «این آسمان است». در این سطح از آگاهی، فرد خود را هم هویت با جسم خود می‌شناسد و روح و ذهن خود را از متعلقات جسم خود می‌داند.

این در صورتی است که ذهن فرد مستقر در سطوح برتر آگاهی از شعور عالی هستی تغذیه می‌کند. او به وحدت قائل است و بین روح هستی، روح، ذهن و جسم خود تمایزی قائل نیست. تجلی کلام او در این سطح این‌گونه است: «من روح هستم». «درخت در من است»، «آسمان در من است، من از تو جدا نیستم». فردی که در این سطح از آگاهی مستقر است وقتی به درخت فرمان بارور شدن بدهد، درخت باور می‌شود.

«من هستم» این دو گروه بسیار با هم تفاوت دارد. این یکی در توهم و فراموشی زندگی می‌کند و توانائی‌های خود را محدود به خوردن، خوابیدن، کارکردن و... کرده است و آن یکی، به نسبت عمق ارتباطش با شعور برتر و به نسبت یگانگی با روح خود و روح هستی، بزرگ‌تر و بزرگ‌تر، و وسیع و وسیع‌تر می‌شود.

پر واضح است که تمایل اصیل هر انسانی متوجه کامل شدن و توانمند ساختن قابلیت‌ها و واقعیت بخشیدن به نیروهای نهفته خود است، اما شکوفائی توانائی‌ها و عبور از محدودیت‌ها میسر نمی‌شود مگر در ارتباط با شعور برتر هستی. برقراری ارتباط با شعور برتر چگونه اتفاق می‌افتد؟

همه ادیان، شیوه‌ها و طرق خاص خود را برای ایجاد ارتباطی بیشتر و گسترده‌تر ارائه داده‌اند. هم‌چنین در بسیاری از مکاتب شرقی تعلیماتی هم‌چون مراقبه و تمرینات جسمی و تمرکزی به منظور بیدارسازی این ارتباط در نظر گرفته شده است. یکی از مهم‌ترین راه‌های برقراری ارتباط، شناخت از طریق تعقل و تجربه حیطه‌های باطنی است. توجه به باطن گامی در جهت شناخت باطنی است و شناخت باطنی مانند پلی است که سطوح مختلف آگاهی را به هم مرتبط می‌سازد.

همان‌گونه که برتری و اقتدار انسان بر طبیعت به دلیل احاطه او بر دانش ظاهری است، شناخت و کسب دانش باطنی نیز موجب تسلط و قدرت و گسترش هستی انسان در حوزه باطنی می‌گردد.

کلام، اقتدار فراموش شده



همه ما در طول شبانه‌روز بارها از کلمات استفاده می‌کنیم. برای انتقال منظور یا خواسته خود به دیگران، برای بیان احساساتمان، احساسات مثبت یا منفی یا حتی احساساتی بسیار ظریف و نهفته. گاه، با خودمان حرف می‌زنیم یا به اصطلاح با کمک کلمات، به صدای بلند فکر می‌کنیم یا به گفتگویی درونی و صامت با خود مشغول می‌شویم. اکثر ما، کلمات را به کار می‌بریم بدون آن که آن‌ها را بشناسیم و بی‌آن که از اقتدار کلام خود آگاه باشیم، در هر زمان و هر جایی، آن‌ها را به کار می‌گیریم و جای افسوس دارد اگر هرگز ندانیم کلام چه قدرتی دارد و چه قدرتی، می‌تواند داشته باشد.

حتی ورای کیمیا

برای اکثر ما پیش آمده که با کسی صحبت کنیم که بتواند تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر افکار و اعمال ما بگذارد. کسی که به زعم ما کلامی گرم، دلنشین و اثر بخش دارد و می‌تواند به سادگی دیگران را به وسیله کلام، با خود و با افکار و عقایدش همراه کند یا برای لحظاتی ما را به فکر فرو برد، تشویق به انجام کاری کند یا نظمان را به نحوی باورنکردنی تغییر دهد. اما آیا برایتان پیش آمده که با کسی مواجه شوید که بتواند با کلام خود، کاری عجیب و خارق العاده انجام دهد؟ مثلاً شیئی را به شیئی دیگر تبدیل کند؟! و یا بتواند به وسیله کلام خود، از «هیچ» چیزی خلق کند؟! وقتی می‌خواهیم از قدرت کلام، سخن بگوییم عادلانه نیست تنها به آن چه خود در حوزه کلام، بدان باور داریم یا قادر به آنیم، بسنده کنیم.

مطالعه و بررسی پیشینه دینی و مذهبی و روایات بر جای مانده از بزرگان و اولیای الهی، نشان می‌دهد که قدرت کلام، چیزی است ورای برداشت‌های سطحی و عامیانه ما از آن. کلامی با این اقتدار، که چون می‌گوید «باش»، «می‌شود»^(۱) و چون فرمان می‌دهد «موجود شو»، پس «موجود می‌شود»^(۲)، کلامی که مرده را زنده می‌کند^(۳)، درخت بی بار و بر را برای ابد می‌خشکاند^(۴) و بیماران لاعلاج را شفا می‌دهد^(۵). پس جای تأمل دارد. سخن از قدرتی بسیار بسیار عظیم است که به سادگی توسط بشر امروز، نادیده گرفته شده است. اقتداری در دسترس همگان که با غفلت از آن، یا با آلوده ساختنش، خویشتن را به طرزی بدخواهانه، از آن محروم کرده‌ایم!

اقتدار کلام

شاید وقتی صحبت از قدرت کلام می‌شود، این سؤال پیش بیاید که مگر کلمات و سخنانی که ادا می‌کنیم، نشأت گرفته از ذهن و مغز ما نیستند و قدرت کلام هم بالطبع، از قدرت ذهن تغذیه نمی‌کند؟ در پاسخ باید بگوییم اگرچه قدرت خلاقه ذهن را کاملاً تأیید می‌کنیم، اما در اینجا قصد ما بر این است که قدرت کلام را به عنوان قدرتی مختص خود کلام، و جدا از قدرت ذهن مطرح کنیم و حتی از تأثیر غیر قابل انکار کلام بر ذهن سخن بگوییم. به همین دلیل هم، به عنوان اولین گام در شناخت کلام و قدرت تأثیرگذاری

آن، اثری را که بر ذهن انسان دارد بررسی می‌کنیم. اگرچه ماهیت کلام به گونه‌ای است که می‌تواند بر همه چیز، بر همه هستی و کائنات اثر بگذارد، خلق را دگرگون سازد و تغییر و تبدیل دهد. اما فعلاً از تأثیری که بر ذهن آدمی می‌گذارد، آغاز می‌کنیم.

تأثیر کلام بر ذهن

برای شناخت چگونگی تأثیر کلام بر ذهن، بهتر است بیشتر درباره‌ی ذهن و قسمت‌های متفاوت و برجسته آن بدانیم. از دیدگاه برخی از نظریه پردازان، ذهن انسان سه بخش دارد: نیمه هوشیار، هوشیار و هوشیاری برتر. ذهن هوشیار، ذهن بشری است که زندگی را به همان شکلی که به نظر می‌رسد می‌بیند، در نتیجه مرگ، بلا، بیماری، فقر و ... را مشاهده می‌کند و بر ذهن نیمه هوشیار اثر می‌گذارد.

بخش نیمه هوشیار ذهن، به وسیله آنچه از طریق کلام دیگران (و سپس خود ما) دریافت می‌کند برنامه‌ریزی شده و این برنامه‌ریزی (مگر در صورتی که خود شخص آگاهانه اقدام به تغییر آن کند) تا پایان عمر با شخص باقی می‌ماند و بر کلیه باورها، احساسات، رفتارها و آینده‌ی وی تأثیر می‌گذارد و همین بخش است که بیشترین تأثیر را از قدرت کلام می‌گیرد.



زندگی هر کس
تصویری عینی است از حاصل
جمع اعتقادات و باورهایی که در
ذهن نیمه هوشیار او نقش بسته است،
پس به هر جا برود، عیناً همان اوضاع
و شرایط را با خود می‌برد.

هوشیاری برتر به معنای ذهن الهی است که درون هر انسان وجود دارد و قلمرو آرمان‌های عالی و عرصه طرح الهی است (افلاطون این را الگوی کامل نامیده است). این طرح در هوشیاری برتر انسان دارای تصویری در نهایت کمال است که معمولاً به صورت آرمانی دست نیافتنی، در ذهن هوشیار جلوه می‌کند.

ذهن نیمه هوشیار، به نام‌های ناهوشیار یا ناخودآگاه نیز معروف است و می‌توان آن را به کامپیوتری تشبیه کرد که کورکورانه اما دقیق هر برنامه‌ای را که در اختیارش بگذارند، اجرا می‌کند. متأسفانه اغلب، ذهن نیمه هوشیار برنامه‌ریزی منفی دارد چون حتی اظهار یک کلمه نامطلوب از سوی دیگران (والدین و اطرافیان ناآگاه) می‌تواند در ذهن نیمه هوشیار کودک تثبیت شود و چنان آینده‌اش را تحت تأثیر قرار دهد که به آسانی تغییر نپذیرد. هر کلام یا اندیشه‌ای بر ذهن نیمه هوشیار اثر می‌گذارد و با دقتی حیرت‌آور، به عینیت در می‌آید درست مانند ضبط صدا بر صفحه حساس گرامافون که هر آوا، لحن و حتی سرفه یا مکث او نیز ضبط می‌شود.

جالب این‌جاست که برای تغییر و اصلاح برنامه ریزی‌های منفی و تأثیرگذاری بر بخش نیمه‌هوشیار ذهن نیز از قدرت کلام بهره گرفته می‌شود (اگرچه روش‌های دیگری هم پیشنهاد شده است). نهایتاً زندگی هر کس تصویری عینی است از حاصل جمع اعتقادات و باورهایی که در ذهن نیمه هوشیار او نقش بسته است، پس به هر جا برود، عیناً همان اوضاع و شرایط را با خود می‌برد.

تجربه نشان داده است که با تغییر عادات کلامی و عوض کردن کلماتی که همیشه آن‌ها را برای تشریح عواطف خود به کار می‌بریم، می‌توانیم بلافاصله شیوه تفکر، احساس و حتی زندگی خود را عوض کنیم.

تأثیر کلمات بر احساسات

انجام شده مبین این است که اگر آن‌ها در معرض بر چسب‌هایی که در مورد بیماری افسردگی بر آن‌ها زده می‌شود قرار نگیرند، سیستم دفاعی بدنشان به‌طور اتوماتیک تقویت می‌شود و به سمت سلامت روان پیش می‌روند.

سخن آخر

آگاهی از اقتدار کلام چیز تازه‌ای نیست، قرن‌ها پیش به خردمندان شرقی توصیه می‌شده که جز کلام مثبت و سازنده، بر زبان نیاورند، کنفوسیوس عقیده داشت شناخت انسان، بدون شناخت قدرت کلمات میسر نیست. اما امروزه ما این اقتدار را فراموش کرده‌ایم و حتی از آن بی‌خبریم. کلام اکثر ما، کلام کاذبی است که از دروغ، ریا، تناقض، انکار، ضعف و... و بنابراین عجیب نیست اگر روز به روز اقتدار کلاممان کم‌تر می‌شود و تأثیر و خاصیت خود را از دست می‌دهد. وقت آن رسیده که از در دسترس‌ترین قابلیت خود، شاکرانه، بهره‌ بیشتری ببریم و هوشیارانه، قدر و ارزش آن را دریابیم.

جالب است بدانیم احساسات ما نیز تحت تأثیر قدرت کلام واقع می‌شوند. تجربه نشان داده که اگر در گفت‌وگوهای خود با دیگران، یک کلمه اصلی را تغییر دهیم، بلافاصله تغییری در احساس آن‌ها به وجود می‌آید که غالباً تغییری رفتاری را به دنبال دارد. شاید باورکردنی نباشد، اما باز هم تجربه نشان داده است که با تغییر عادات کلامی و عوض کردن کلماتی که همیشه آن‌ها را برای تشریح عواطف خود به کار می‌بریم، می‌توانیم بلافاصله شیوه تفکر، احساس و حتی زندگی خود را عوض کنیم. نام تازه ای که بر احساس خود می‌گذاریم، به سرعت احساس ما را عوض خواهد کرد مثلاً اگر بر احساس خشم و عصبانیت خود، نام بخشش بگذاریم به سرعت به جای احساس خشم، تنها احساس بخشش خواهیم داشت!

حتی اگر برای بیان خاطرات و تجربه‌های زندگی خود، از کلمات صحیح و مؤثر استفاده کنیم، می‌توانیم نیرو بخش‌ترین عواطف را در خود بیدار کنیم. کلمات می‌توانند احساسات ما را تخفیف دهند، یا آن‌ها را تشدید کنند و در نهایت، دقت و توجه ما را افزایش دهند. به‌عنوان مثال، می‌توان گفت تحقیقاتی که بر روی افراد افسرده

پی نوشت:

۱- سوره مریم، آیه ۳۵

۲- سوره یس، آیه ۸۲

۳- آیه ۴۳، باب ۱۱، نمل یوحنا

۴- انجیل متی / ۲۱: وقتی عیسی به اورشلیم باز می‌گشت گرسنه شد. کنار جاده درخت انجیری دید جلو رفت تا میوه‌ای از آن بچیند اما جز برگ چیز دیگری بر درخت نبود. پس گفت: دیگر هرگز از تو میوه‌ای عمل نیاید. بلافاصله درخت خشک شد....

۵- انجیل متی / ۹: پسر افلیچی را که روی تشکی دراز کشیده بود نزد عیسی (ع) آوردند... عیسی رو به پسر افلیج کرد و گفت: « برخیز و تشک را جمع کن و به خانه برو ». پسر از جای خود جهید و به خانه رفت.

۶- فلورانس اسکاول شین، در مخفی توفیق

۷- کاترین پاندر، چشم دل بگشا

۸- فلورانس اسکاول شین، نفوذ کلام

۹- شاکتی گواین، تجسم خلاق

۱۰- شارین کامالودین، معجزه باور

منابع:

۱- چشم دل بگشا، کاترین پاندر

۲- نفوذ کلام، فلورانس اسکاول شین

۳- موفقیت از آن شماست، رایشارد دنی

۴- از دولت عشق، کاترین پاندر

۵- تجسم خلاق، شارین کامالورین

۶- معجزه باور، شارین کامالورین

۷- در مخفی توفیق، فلورانس اسکاول شین

۸- قانون توانگری، کاترین پاندر

۹- با خویشتن، شار هلمستتر

۱۰- به سوی کامیابی ۲، آنتونی رابینز

۱۱- کلیدهای طلایی موفقیت، حسین پورآقاسی

شرایط بیرونی بر شرایط درونی اثرگذار است
لکن اقتدار نهایی، با شرایط درونی است.
حتی اگر با تغییر شرایط بیرونی بتوانید
اوضاع و احوال درونی را تغییر دهید، این کار از طریق
تغییر آگاهی صورت پذیرفته، زیرا هیچ اتفاقی
نمی‌افتد مگر آن که قبلاً تغییری
در شعور رخ داده باشد.

استاد ایلیا «میم»



رؤیایها و پیام‌هایی از جهان ناشناخته



به طور متوسط همه انسان‌ها ۱/۳ از حیاتشان صرف خوابیدن می‌شود، به طوری که اگر شخصی ۸ ساعت از شبانه روزش را در خواب گذرانده و از طرفی میانگین سن او ۷۵ سال باشد، در این صورت ۲۵ سال از عمر او در خواب گذشته است. خواب مسأله کوچکی نیست. اگر این دوره از عمر ناشناخته بماند، یک سوم زندگی ناشناخته مانده است. در عین حال جالب این جاست که اگر انسان این یک سوم زمان زندگی‌اش را نخوابد، دو سوم بقیه را زنده نخواهد ماند. لذا خواب ضرورتی اساسی است. در تحقیقات آزمایشگاهی ثابت شده اگر به مدت ۱۴ روز از رؤیا دیدن افراد جلوگیری شود، آن‌ها دیوانه خواهند شد.

دانشمندان و محققین خواب‌شناس با دیدگاه‌های متفاوت رؤیا را تقسیم‌بندی کرده‌اند. به طور مثال روان‌شناسان، رؤیایها را تنها از دیدگاه روان‌کاوانه و به منظور رؤیا درمانی بررسی و تقسیم‌بندی می‌کنند. از نظر آن‌ها رؤیایها وظیفه تعادل بخشی و حفاظتی به عهده دارند و به طور کلی از این دیدگاه، رؤیایها دارای ارزش تشخیصی و روان‌درمانی هستند. مثل تشخیص بیماری‌ها، جلوگیری از تنش‌ها و ناهنجاری‌های روانی و... آن‌ها معتقدند اگر رؤیایها نباشند، سلامت روانی انسان به خطر می‌افتد.

به طور کلی رؤیایها راهی را به سوی دنیای خارج از دنیای مادیات و زمینی هموار می‌کنند. رؤیایها میل به زندگی، میل به جاودانگی، میل به فرار از محدودیت‌ها را تحقق می‌بخشند. همان‌طور که بدن و جسم ما به تغذیه و انواع مواد نیازمند است، روح هم نیازهای مشابهی دارد که رؤیا یکی از آن‌هاست. در رؤیا امکان پیشگویی‌ها و پیش‌آگاهی‌ها چند برابر حالت بیداری است. شاید بسیاری از کشفیات و اختراعات و آثار ادبی بزرگ جهان در رؤیایهای آفرینندگان آن‌ها ریشه داشته باشد. همان‌طور که در مورد برخی به اثبات رسیده است، مواردی مانند «جیمز وات» و ساخت گلوله‌های سربی، «گراهام بل» و تلفن، «واتسون» و دیدن نردبان دی. ان. ای، «داستایوفسکی» و گرفتن الهامات داستان‌هایش در رؤیا، «تارتینی» که زیباترین آهنگ خود در سونات شیطان را از رؤیا می‌گیرد و «گوته» که مسایل عیدیه علمی و فلسفی را به هنگام رؤیا حل می‌کرد و شعرهای زیبا می‌سرود. کشف بسیاری از مکان‌های قدیمی و باستانی مانند معبد

همان‌طور که بدن و جسم ما به تغذیه و انواع مواد نیازمند است، روح هم نیازهای مشابهی دارد که رؤیا یکی از آن‌هاست.

«گلدستون بری» یا شهر باستانی «مایسینی» در جزیره کرت یا معبد «بل» و نیز ترجمه لوحه‌هایی به زبان بابلی همه از طریق رؤیا صورت گرفته است.

از نظر الهیون ارزش و اهمیت رؤیایها در آن دسته از رؤیایهاست که با پیام‌های خداوند (رؤیایهای انبیاء) در ارتباط بوده است. از این دیدگاه رؤیایهای صادقانه برای پیشگویی و خبر از آن چه نمی‌دانیم، حایز اهمیت می‌باشند. بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل، وحی الهی را در حالت رؤیا دریافت می‌کردند و این رؤیایها متحول‌کننده زندگی خود و قوم‌شان بوده است. برای این بخش، رؤیایهای مستندی را انتخاب کرده‌ایم که در هر کدام از آن‌ها نشانه‌های روشن و هدایت‌کننده، برای خواب‌بیننده وجود داشته است.

بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل، وحی الهی را در حالت رؤیا دریافت می‌کردند و این رؤیایها متحول‌کننده زندگی خود و قوم‌شان بوده است.

پاسخ پیامبر در رؤیا

مرحوم حاج حسن اراکی از علمای اراک، یک شب در موقع مطالعه تفسیر قرآن با حدیثی که از پیامبر (ع) نقل شده برخورد می‌کند و به نظرش غریب می‌آید. مضمون حدیث چنین است که: هر کس مرگش فرا رسد در حالی که در حال طلب و تحصیل علم است، بین او و انبیا به اندازه یک درجه فاصله است. آقای اراکی به نظرش بعید می‌رسد که واقعاً بین طالب علم و انبیا یک درجه فاصله باشد. به علاوه چون حدیث، حدیث مرسل^(۱) است، تردید می‌کند که شاید روایت معتبر نباشد و با همین فکر می‌خوابد. فردا که برای مباحثه به مدرسه وارد می‌شود چون برای تدریس آماده می‌شود یکی از رعایا با کلاه نمدی می‌آید و بعد از سلام می‌گوید: «عرضی دارم». حاج آقا حسن خیال می‌کند او خواسته‌ای دارد و برای نیازش آمده لذا می‌گوید: شما منتظر باش تا مباحثه تمام شود. اما آن مرد می‌گوید: آقا من دیشب پیامبر را در خواب دیدم که فرمود: «فردا نزد فلان شخص به فلان مدرسه برو و بگو که حدیثی که دیشب خواندی و درباره‌اش تردید کردی از من است و در صحت آن شک مکن.»

همه اصرار در دست یابی بر او داری؟ حتی خدا را به محمد و آل اش قسم می‌دهی که تو را بر او مسلط سازد!»

او در جواب تو می‌گوید: «مردی است که تفرقه ایجاد کرده و با من در مورد حکومت و سلطنت نزاع و کشمکش می‌کند. به او بگو اگر کسی تو را به عمران شاهین راهنمایی کند و بر او دست یابی، چه جایزه ای به آن کس می‌دهی؟ او (عضدالدوله) در پاسخ می‌گوید: «اگر آن کس طلب عفو عمران شاهین کند من حتماً او را می‌بخشم، آن گاه خود را به او (عضدالدوله) معرفی کن و آن چه را بخواهی برآورده خواهد کرد.»

عمران شاهین از خواب بیدار شد و منتظر فردا شد. فردای آن روز فرا رسید. همه چیز همان گونه که امیرالمومنین علی (ع) در عالم



خواب به او فرموده بود، بی کم و کاست واقع گردید. عضدالدوله وارد حرم شد و به نماز و زیارت پرداخت و خدا را به محمد و آل اش قسم داد که او را به عمران شاهین مسلط کند و... عمران نزد او رفت و گفت: اگر کسی عمران را به تو معرفی کند، چه جایزه ای به او خواهی داد؟ عضدالدوله گفت: اگر او از من بخواهد که عمران را عفو کنم، حتماً عفو می‌کنم. عمران شاهین که تا آن وقت ناشناس بود، خود را معرفی نمود و گفت: من عمران شاهین هستم. عضدالدوله گفت: چه کسی تو را وا داشت با این که فراری بودی، خودت را به من معرفی کنی؟ عمران گفت: مولای ما امیرالمومنین (ع) در عالم خواب به من فرمود: فردا «فنا خسرو» به این جا می‌آید و... عضدالدوله به عمران گفت: تو را به حق علی سوگند، آیا به تو فرمود «فنا خسرو» به این جا می‌آید؟ عمران گفت: آری به حق علی سوگند. عضدالدوله در حالی که به تعجب فرو رفته بود گفت: هیچ کس جز مادرم، خودم و قابله‌ام نمی‌دانست که نام اصلی من «فنا خسرو» است. پس به عمران محبت کرد و خلعت وزارت را به او پوشاند و همراه او به کوفه رفت و به این ترتیب هر دو از نگرانی بیرون آمدند و دوست صمیمی یکدیگر شدند. عمران شاهین علاقه خاصی به ائمه داشت و در کنار مرقد شریف امام علی (ع) و امام حسین (ع) رواقی بنا کرد که هنوز به «رواق عمران» معروف است.

رؤیای زاهد

در عهد محمد ترمذی که از بزرگان عهد خویش بود، زاهد دیگری نیز زندگی می‌کرد که پیوسته بر حکیم ترمذی اعتراض می‌کرد. حکیم ترمذی از مال دنیا تنها کلبه‌ای داشت. وقتی از سفر حجاز بازگشت سگی در آن کلبه توله گذاشته بود. حکیم نخواست که سگ را بیرون کند و هشتاد بار رفت و آمد تا سگ به اختیار خود توله‌هایش را بیرون برد. همان شب زاهد، پیامبر را در خواب دید که فرمود: آیا تو با کسی که (تنها) با سگی هشتاد بار مساعدت کرد، برابری می‌کنی؟ اگر سعادت ابدی می‌خواهی کمر خدمت او در بند. آن زاهد، که قبل از آن از جواب دادن به سلام حکیم ننگ داشت بعد از آن باقی عمر را در خدمت شیخ به سر برد.

پناهنده به قبر علی (ع)

«عضدالدوله دیلمی» از پادشاهان سلسله دیالمه و معاصر شیخ مفید بود که از آثار او تجدید بنای بارگاه مرقد شریف علی (ع) است. «عمران بن شاهین» نیز از افراد سرشناس عراق بود و در امر حکومت و سلطنت با عضدالدوله مخالفت می‌کرد تا جایی که مورد خشم او واقع شد و عضدالدوله دستور دستگیری او را صادر کرد. او با پای برهنه به نجف اشرف فرار کرد و مخفیانه به قبر شریف امام علی (ع) پناهنده گردید. مدتی که در آن جا بود در عالم خواب، علی (ع) را دید که به او فرمود: فردا «فنا خسرو» (عضدالدوله) به این جا می‌آید و از این مکان (اشاره به مکانی مخصوص) بیرون می‌رود. تو در فلان زاویه حرم بمان، کسی تو را نخواهد دید. عضدالدوله می‌آید و نماز می‌خواند و زیارت می‌کند و با گریه و زاری دعا می‌نماید و خدا را به محمد و آل اش قسم می‌دهد که بر تو دست یابد، تو در این وقت نزد او برو و بگو: «ای شاه این کیست که آن



رویا دروازه‌ای برای ورود به عوالم درون و بیرون است.
دنیاهایی فراتر از محدوده‌های زمان و مکان ما و تجربه جهان‌های دیگر است.
از آنجایی که این آگاهی را می‌توان به حیطه زندگی روزمره وارد کرد.
اهمیت کنترل رویاها و دیدن رویاهای آگاهانه انکارناپذیر است.

استاد ایلینا «میم»

خود را قالب نزنیم

گردآوری و تدوین: میترا صالح زاده



ما ذهن مان را به گونه‌ای پرورش و عادت داده‌ایم که تقریباً هر موضوعی را به شکلی ناکامل ببیند و آنالیز کند. آن چه که واقعیت به نظر می‌رسد تنها به این دلیل است که از دیدگاه ما واقعی جلوه می‌کند.

یک انسان معمولی در هر روز و در زمان بیداری، حدود ۵۶ هزار بیت اطلاعاتی دریافت می‌کند ولی از این حجم اطلاعات تنها کمتر از ۱٪ آن به ذهن خودآگاه او راه می‌یابد و در حدود ۹۹٪ اطلاعات فیلترسازی شده و اصلاً به ذهن خودآگاه وارد نمی‌شود. می‌پرسید چه طور این اتفاق می‌افتد؟ دانشمندان می‌گویند که در مغز و ذهن انسان ناحیه‌ای وجود دارد که کارش فیلترسازی اطلاعات ورودی است. این بخش مغز انسان که از یک سری سلول‌های عصبی تشکیل شده، در نقطه‌ای در مرکز مغز، زیر سیستم لیمبیک قرار دارد. با این مکانیزم مغز اطلاعات ورودی را فیلترسازی می‌کند و به ذهن خودآگاه فرصت می‌دهد تا از میان اطلاعات وارد شده، دست به انتخاب بزند. هر چند که حتی اگر چنین فیلترسازی هم انجام نشود بعید است که ذهن انسان قادر به توجه و تمرکز حواس بر روی تمامی حجم اطلاعاتی که دریافت کرده، باشد و یا بتواند همه آن‌ها را به کار گیرد، اما به هر حال ذهن خودآگاه ما به بخش عظیمی از اطلاعاتی که می‌رسد، اجازه ورود به ذهن خودآگاه را نمی‌دهد و در نتیجه انسان به بیداری کامل دست نمی‌یابد و دائماً در حالتی مانند خواب و بیداری با مسائل روبه‌رو می‌شود. در نتیجه، ساده‌انگارانه تصمیم‌گیری و رفتار می‌کند. بر این اساس تقریباً برای انسان، رو در رو شدن با مسائل در بیداری، منتفی است.

اما واقعاً علت چیست؟ چرا ذهن انسان از میان این میزان حجم اطلاعاتی که دریافت می‌کند تنها به ۱٪ از آن اجازه ورود به خودآگاه را می‌دهد؟ بسیاری از محققان و روشن‌بینان در پاسخ به این سؤال گفته‌اند: «درست است که فیلترسازی‌های طبیعی وجود دارد اما جدای از آن، نکته مهم دیگر این است که «این خود ما بوده‌ایم و هستیم که در طی زمان، فیلترهای ذهنی متعددی برای خود ایجاد نموده‌ایم و آن‌ها را فعال ساخته‌ایم. در نتیجه تقریباً هیچ چیز از هستی را ادراک نمی‌کنیم».

اما راه حل چیست؟ محققین در این زمینه می‌گویند که برای بیداری ذهنی و تصمیم‌گیری‌های هوشیارانه لازم است و می‌بایست برخی از این فیلترهای ایجاد شده را با آگاه شدن و شناخت‌شان، از صحنه ذهن پاک کرد و به این ترتیب از عملکردشان جلوگیری نمود.

از مهم‌ترین روش‌های از بین برنده قالب‌های فکری، فهم و درک آن‌هاست. مشاهده روند شکل‌گیری قالب‌ها، دقت و تفکر بر عملکرد ناخودآگاهانه آن‌ها، دیدن میزان انرژی‌مندی و تأثیرات مثبت و منفی آن‌ها بر روند زندگی و سرنوشت، می‌تواند از قدرت این قالب‌ها بکاهد و یا قالب فکری را کاملاً دگرگون نماید.

مهم‌ترین فیلترهای دست‌ساخت‌مان، همان عقاید و باورهای فکری ما هستند. باورهایی که به مرور دارای چارچوب‌های سفت و سختی در ذهن‌مان شدند و همه‌بینش و آگاهی و بالطبع تصمیم‌گیری‌های ما را شکل داده‌اند. باورها و اعتقاداتی که اغلب‌شان توهمی بیش نیستند و از حقیقت بسیار فاصله دارند. از این‌رو لازم است در گام‌های اولیه بر روی عقاید و باورهای پذیرفته شده‌مان، که خود منشأ تعصبات و پیش‌داوری‌ها در ما هستند کار کنیم تا استعدادهای طبیعی و ژنتیک ما بتواند از نو رشد کنند و مهارت‌های خود را ارتقا دهند و فرصت ادراک، تمیز و مقایسه را دوباره بیابند. این بدین معنی

باورها و اعتقادات محدودکننده،

مانند قفل‌ها و زنجیرهایی بر توانایی‌های ذهن انسان و قدرت بی‌نهایت آن هستند.

بخشی از شخصیتی هستند که ما حتی به آن‌ها توجه نداریم. این قالب‌ها عموماً در کودکی شروع به شکل‌گیری می‌کنند و مبنای آن‌ها استدلال کودکانه است. پس از آن در طول زندگی با شخصیت فرد عجین می‌گردند و چون باری اضافی او را ملزم به حمل خود می‌کنند.

اما از آن‌جا که این قالب‌ها عمیقاً در ناخودآگاه مدفون نشده‌اند و در لبه خودآگاهی قرار دارند، از طریق روش‌هایی قابل اصلاح می‌باشند. از مهم‌ترین روش‌های این برنده قالب‌های فکری، فهم و درک آن‌هاست. مشاهده روند شکل‌گیری قالب‌ها، دقت و تفکر بر عملکرد ناخودآگاهانه آن‌ها، دیدن میزان انرژی مندی و تأثیرات مثبت و منفی آن‌ها بر روند زندگی و سرنوشت، می‌تواند از قدرت این قالب‌ها بکاهد و یا قالب فکری را کاملاً دگرگون نماید.

به طور کلی تمرینات مراقبه برای وسعت بخشیدن به حوزه فهم و ادراک بسیار سودمندند؛ با این تمرینات ظرفیت مغزی افزایش یافته و از شکل‌گیری بسیاری از فیلترهای ذهنی و عقاید نادرست جلوگیری می‌شود.

برخی از افرادی که از قالب‌های فکری - ادراکی خود رها شدند تجارب مختلف و متفاوتی داشته‌اند. آن‌ها مدعی‌اند که حالات مختلفی را ادراک و تجربه کرده‌اند که پیش از این برایشان بی‌سابقه بوده است. یکی از این افراد در مورد احساسات قوی‌اش در ارتباط با طبیعت سخن می‌گوید و دیگری...

باورها و اعتقادات محدودکننده، مانند قفل‌ها و زنجیرهایی بر توانایی‌های ذهن انسان و قدرت بی‌نهایت آن هستند. ذهن انسان هدایت‌کننده انرژی خلاقه انسان، تحقق بخش قصدها و

خواسته‌های دنیوی، معنوی و باطنی اوست، اما باورهای غلط و محدودکننده، منبع انرژی خلاق را از دسترس انسان دور می‌سازد و اجازه نمی‌دهد که او از تمامی امکانات و توانایی‌های خود بهره‌جوید.

اما نکته نهایی و بسیار مهم این است که بدانیم: «باورها و اعتقادات انسان قابل تغییرند. اگرچه تغییر دادن باورها کار ساده‌ای نیست اما انجام پذیر است».

است که استعدادهای طبیعی و ژنتیکی دریافت و درک اطلاعات انسان‌ها می‌توانند از زمان کودکی به گونه‌ای دیگر پرورش یافته و رشد بیشتری داشته باشند و بر این اساس هر کس می‌تواند به ادراک کامل‌تری از جهان هستی دست یابد.

قالب‌های فکری و عملکرد باورها

از دیدگاه دانشمندان، سیستم اعتقادی بشر از قالب‌های فکری تشکیل شده است که با برداشت‌های درست یا نادرست ما از واقعیت ارتباط دارند. تفسیر واقعیت در هر قالب فکری، منحصر به همان قالب است.

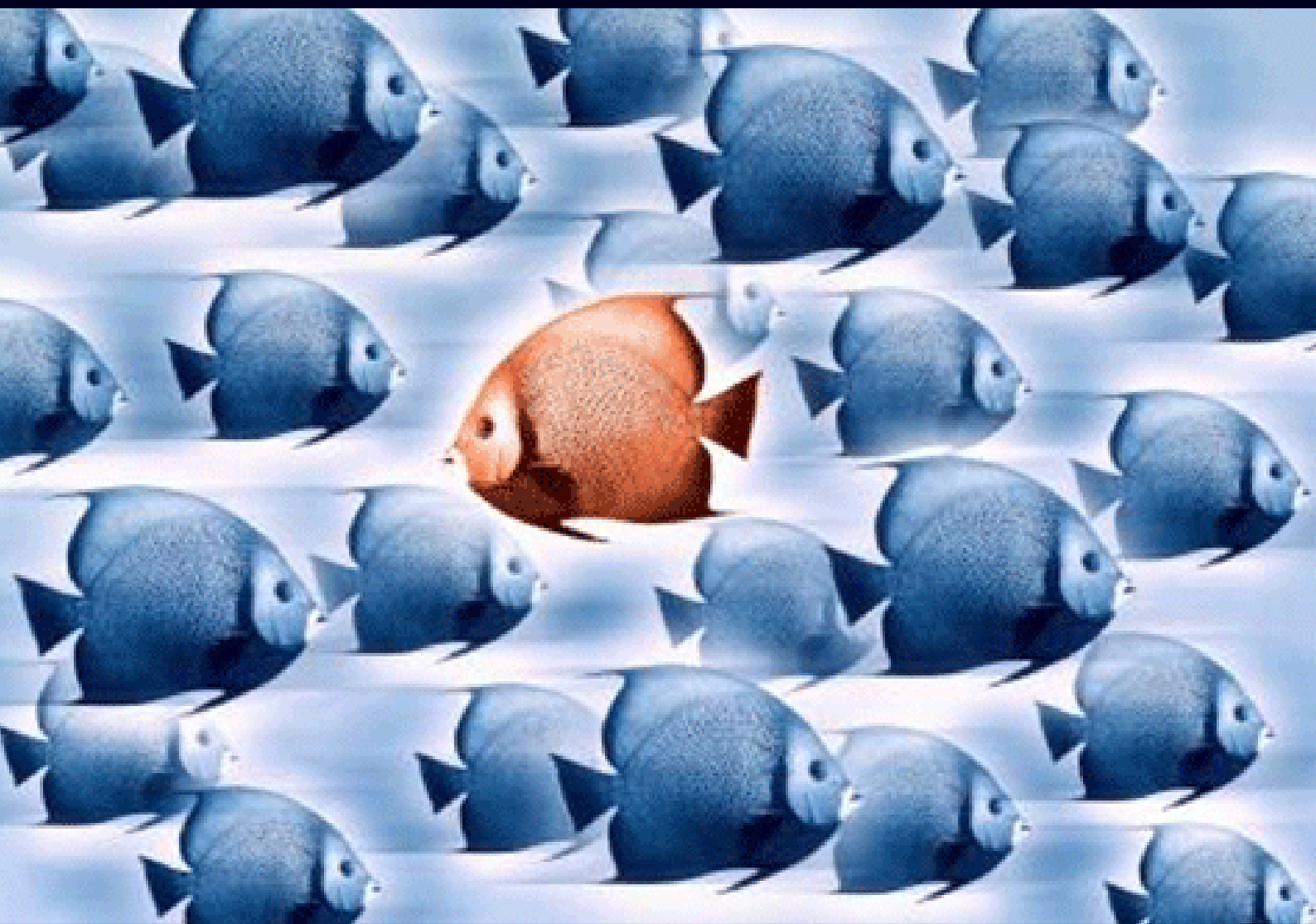
مردم در طی تجربیات روزمره، درون فضاها یا سطوح مختلف تعبیری و برداشت‌های خود، در حرکتند. در واقع تجربیات آن‌ها



در قالب‌های فکری متعلق به خودشان تعبیر و تفسیر می‌شوند. در هر سطح یا فضای تعبیری، جهان به گونه متفاوتی تفسیر می‌شود. قالب‌های فکری، واقعیتی انرژی‌مند و دارای قدرت‌های متفاوتی هستند. این قالب‌ها به واسطه انرژی یا اهمیتی که فرد به آن‌ها می‌دهد، تغییر می‌کنند و اغلب به عادات فکری می‌بدل می‌شوند. عادات فکری نیز خود پدیدآورنده، شکل‌دهنده و حافظ قالب‌های فکری‌اند. چنانچه این قالب‌ها از نیروی عاطفه نیز برخوردار گردند دارای قدرت بیشتری خواهند شد.

قالب‌های فکری می‌توانند خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه به وجود بیایند؛ مثلاً اگر در ذهن ما احساس این ترس که «ممکن است من نتوانم از پس فلان کار برآیم»، استمرار یابد موجب خلق یک قالب فکری و تثبیت آن می‌شود. حالا به هر میزان که ما دانسته یا ندانسته به این قالب انرژی بدهیم، تأثیرات آن به خلق بیشتر نتیجه‌ای که از آن وحشت داریم، منجر خواهد شد. قالب‌های فکری به طور کاملاً طبیعی





مانند هر کس که زندگی کنید سرنوشتی چون او خواهید داشت.

وقتی مانند اکثر مردم زندگی کنید در سرنوشت خود
با همان چیزی مواجه می‌شوید که اینان مواجه می‌شوند.

استاد ایلیا «میم»

نوح آموز

روش‌های جوان ماندن و سالم زیستن و عمر نوح آسا (قسمت اول)

پریا (شباب حسامی)

همه می‌دانیم که عمر حضرت نوح (ع) بسیار طولانی و نزدیک به هزار سال (۹۵۰) بوده است. البته پدران او هم عمری طولانی داشتند مثلاً حضرت آدم ۹۳۰ سال در زمین زندگی کرد. پسر او شیت در ۹۱۲ سالگی مرد. آنوش (پسر شیت) در ۹۰۵ سالگی از دنیا رفت و پسر او قینان تا سن ۹۱۰ سالگی عمر کرد. یارد و متوشاح هم که از پدربزرگان نوح (ع) بودند بیش از ۹۰۰ سال در زمین زیستند. حضرت نوح در سن ۵۰۰ سالگی صاحب سه پسر به نام‌های سام، حام و یافث شد. من فکر می‌کنم نوح (ع) خواسته یا به احتمال قوی تر ناخواسته، رژیم غذایی و روش‌های خاصی را اعمال کرده است، چون خداوند هر کاری را از مسیر طبیعی و معقول خودش انجام می‌دهد. مثلاً، به نظرم یکی از عادات غذایی نوح (ع) استفاده از غلات و سبزیجات، و گوشت‌های سالم بوده است که همین نکته خودش یکی از توصیه‌های اصلی تغذیه پیشرفته امروزی محسوب می‌شود. گواه این مدعا هم کلامی است که خداوند به نوح (ع) می‌فرماید: «بارور و زیاد شوید و زمین را پر سازید. همه حیوانات و خزندگان زمین، پرندگان هوا و ماهیان دریا از شما خواهند ترسید، زیرا همه آن‌ها را زیر سلطه شما قرار داده‌ام و شما می‌توانید علاوه بر غلات و سبزیجات، از گوشت آن‌ها نیز برای خوراک استفاده کنید».

این طور شد که اسم این سلسله از مقالات را «نوح آموز» گذاشتم و منظورم از آن آموزه‌هایی است که احتمالاً در زندگی حضرت نوح (ع) وجود داشته است زیرا او نزدیک به هزار سال با قدرت، موفقیت و سلامت زیسته است. ان شاء... حضرت نوح (ع) از کار بنده خشنود شود و همه دوستان و دشمنانم و مرا دعا کند.

.....

می‌داند و این سؤال را مطرح می‌کند که آیا می‌دانید کلاغ‌ها چرا صد سال زندگی می‌کنند و سپس جواب می‌دهد چون روده بزرگ ندارند.

با پذیرش نظریه حذف روده بزرگ، خودبه‌خود به ماده غذایی «ماست» نزدیک

شده‌ایم. ماده‌ای که به دلیل دارا بودن اسید لاکتیک قادر است باکتری‌های بیماری‌زای روده بزرگ که عامل

نظرات مختلفی درباره چگونگی افزایش طول عمر انسان و حفظ جوانی و سلامتی او وجود دارد. یکی از دانشمندان علوم تغذیه و پزشکی معتقد است که از جمله علل اصلی بیماری‌های انسان و

نتیجتاً تضعیف سیستم ایمنی او که در نهایت به کاهش عمر انسان منجر می‌شود،

تجمع میکروب‌ها و باکتری‌ها در روده بزرگ است. این دانشمند برداشتن روده بزرگ را یکی از راه‌های افزایش طول عمر انسان



بسیاری از بیماری‌ها و نارسایی‌های جسمی هستند را نابود کند و بنابراین می‌تواند تأثیر مستقیمی در افزایش طول عمر بگذارد. به عنوان گواهی بر این مدعا می‌توان به طول عمر زیاد روستاییانی که مصرف ماست در میان آن‌ها فراوان است اشاره کرد. هنگامی که روش تغذیه مردم بعضی از مناطق قفقاز و مجارستان که دارای طول عمر نسبتاً زیاد بودند مورد بررسی قرار گرفت، دانشمندان متوجه شدند که ماست یکی از اجزای اصلی و عمده جیره غذایی این افراد است. یکی از دانشمندان معروف دیگر تأکید زیادی بر پیاز دارد. پیاز به عنوان عاملی برای افزایش طول عمر. شاید این تأکید با خاصیت ضد عفونی کننده شدید پیاز یا دارا بودن «دی ان ای» مرتبط باشد.

دکتر الکس کارل، طول عمر انسان را با میزان سم زدایی از بدن مرتبط می‌دانست و معتقد بود اگر سمومی که در بدن انسان تولید و ذخیره می‌شوند، بلافاصله از بدن خارج شوند، ممکن است انسان به عمری بسیار طولانی (در حد چند صد سال) دست پیدا کند. او برای اثبات ادعای خویش یک ران جوجه را درون دستگاه آزمایش گذاشت و با استفاده از ابزار مربوطه از ذخیره سموم در ران جوجه جلوگیری کرد. ران جوجه تا بیش از ده سال هم چنان سالم ماند و بعد از آن هم به دلیل کافی بودن آزمایش و قطع آن، ران جوجه طی چند ساعت فاسد شد و از بین رفت.

آیا با تخلیه دائمی بدن از سموم، می‌توان آن طور که آزمایش اثبات کرده است، به عمر طولانی دست یافت؟ البته این موضوع کاملاً روشن است که وجود سموم می‌تواند دردها، بیماری‌ها و

نابسامانی‌های بسیاری را در انسان به وجود آورد و طبعاً فقدان این سموم و میکروب‌ها می‌تواند موجب سلامتی و طول عمر شود، اما معلوم نیست که انسان بدون وجود سموم تا چند سال دیگر می‌تواند بر عمر خود بیفزاید. ده سال، صد سال یا قرن‌ها.

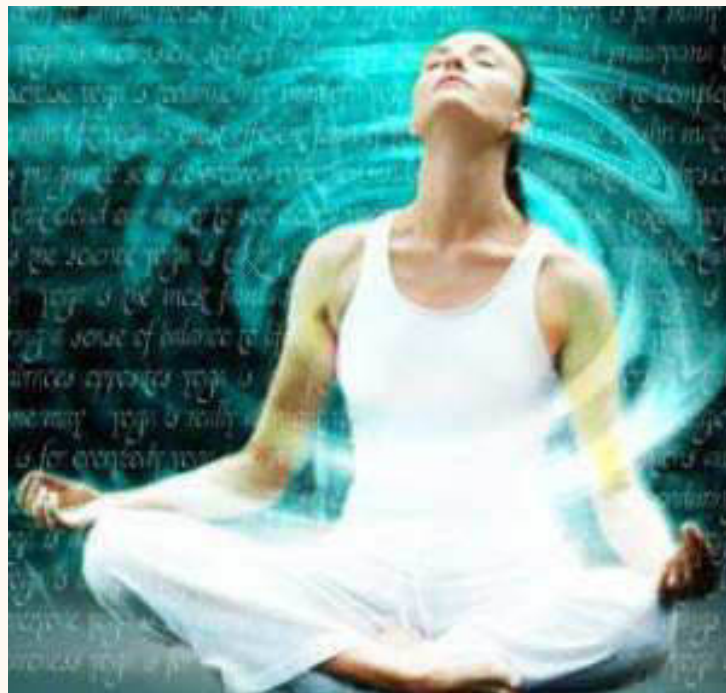
دیدگاه دیگری که درباره سلامتی و شفای انسان وجود دارد موضوع «اکسیژن رسانی کافی و

تنفس کامل» است. از این دیدگاه عامل بسیاری از بیماری‌ها و به ویژه سرطان‌ها، کمبود اکسیژن در بدن است. سوخت و ساز نیاز به هوای کافی و مناسب دارد و اگر هوای مناسب تأمین نشود، سوخت و ساز بدن با اختلال مواجه خواهد شد. اشکال در سوخت و ساز یعنی ایجاد مواد سمی، عدم تخلیه مواد سمی و نتیجتاً انباشتگی آن در بدن. البته، این فقط یکی از پیامدهای کمبود اکسیژن است. آیا واقعاً اکسیژن‌رسانی کافی به بدن می‌تواند موجب سلامتی و طول عمر شود؟ شاید یوگی‌های هندی، کسانی که برای موضوع تنفس و اشباع بدن از اکسیژن ارزش زیادی قائلند و آن را با وسواس و دقت رعایت می‌کنند، بتوانند تجسمی از اهمیت زیاد این شیوه، یعنی «اکسیژن رسانی کافی» باشند. گفته می‌شود که یوگی‌های باستانی هند که تمرین تنفسی پراناایما یکی از اصلی‌ترین مشغولیات آنان بوده است، از عمری بسیار طولانی و سلامتی کامل برخوردار بوده‌اند. در زمان کنونی هم یوگانی وجود دارند که می‌توان آن‌ها را از این نظر مورد بررسی قرار داد.

و اما چرا نوح و پدران او عموماً نزدیک به هزار سال زندگی کرده‌اند؟ زندگی آن‌ها چه طور بوده است؟ آن‌ها غیر از غلات، سبزیجات و گوشت‌های سالم (آن طور که در کلام خداوند متعال به نوح (ع) وجود دارد) چه چیزهای دیگری می‌خورده‌اند؟

روش‌های دانسته و ندانسته آن‌ها برای مقابله با بیماری چگونه بوده است؟ در گفتارهای بعدی می‌خواهیم بیشتر در این زمینه‌ها با همدیگر حرف بزنیم و فکر کنیم. قصد دارم ابتدا نظریه‌های مطرح شده در علوم پزشکی و تغذیه را مطرح کنم و شاید در آخر، به طرح نظرات بزرگترین معلم باطنی عصر حاضر، در زمینه مبارزه با بیماری‌ها، تغذیه، شفا و درمان پردازم.

در قسمت بعدی راجع به غذاها و موادی که واجد اثر حفظ و تجدید جوانی‌اند و دارای طیف وسیعی از تأثیرات سلامتی بخش می‌باشند، حرف خواهیم زد.



اگر من و تو ازدواج کنیم... (قسمت اول)

تألیف: رکسانا خوشابی

«مهم تر از این که ازدواج کنی یا نه، پاسخ این سؤال است که بدانی چه کسی با چه کسی ازدواج می کند و محصول این ممزوج چیست؟»

استخراج از کتاب تعالیم حق (جلد دوم)



متأسفانه این عدم شناخت از قدیم تا به امروز هم چنان تداوم دارد.

قدیم ترها ریش سفیدهای فامیل، قول و قرارها را می گذاشتند، صیغه عقد جاری می شد، بله را می گرفتند و طفلکی عروس و داماد، تازه چشمشان به جمال یکدیگر روشن (و شاید هم تیره و تار) می شد! مادر بزرگ، پدر بزرگ هایمان را می گویم که آش کشک خاله را به همین مفت و مسلمی، تا آخر توی حلقشان فرو می کردند!

حتماً می گویند حالا وضعیت خیلی بهتر شده و دختر و پسرهای جوان قبل از ازدواج هم دیگر را می شناسند و با روحيات هم آشنا می شوند. بله، الان تا بخواهید دختر و پسرها می دانند مال و اموال همسر آینده شان چقدر است؟ مارک لباس هایشان

وقتی صحبت از ازدواج به میان می آید اغلب با چند دسته سؤال روبه رو می شویم. سؤالاتی نظیر این که با چه کسی ازدواج کنیم؟ چه وقت ازدواج کنیم؟ چرا ازدواج کنیم؟ اصلاً ازدواج کنیم یا نکنیم و...

اما با وجود آن که می دانیم در هر ازدواجی خواهی نخواهی نوعی مزدوج شدن و یکی شدن هم در کار است، کمتر پیش می آید که از خودمان بپرسیم نتیجه و محصول ازدواج ما چیست؟ اگر بخواهیم به نتیجه یا محصول ازدواج توجه داشته باشیم علاوه بر این که باید خود و طرف مقابل مان را بشناسیم، باید بتوانیم تصویری از نتیجه بودن مان در کنار همدیگر نیز به دست آوریم. اما واقعیت این است که اکثر ما نه تنها چنین تصویری از نتیجه و محصول ازدواج مان نداریم، بلکه حتی تصویر روشنی از خودمان و از طرف مقابل مان هم نداریم و

چیست؟ مادر و پدرشان چه کاره‌اند؟ بالا شهری‌اند یا پایین شهری؟ خانه و ماشین و ویلا و باغ و... دارند یا نه؟ و الی آخر. البته اگر کمی با انصاف تر باشم باید بگویم تعداد اندکی از رفتارها و واکنش‌های همدیگر را هم می‌شناسند! اما آمار طلاق و مشاجرات و متارکه‌ها به سادگی نشان می‌دهد که این اندک، اصلاً کافی نیست و برای ازدواج نیاز به شناخت بسیار عمیق‌تری وجود دارد تا جایی که باید بتوانیم از همان ابتدا، نتیجه ازدواج مان با طرف مقابل را هم تا حدی که امکانش هست حدس

بزنیم. حداقل تا این حد که چه کسی با چه کسی ازدواج می‌کند؟ و هر یک از طرفین چه ویژگی‌هایی دارد و چه هدف‌ها و مقاصدی را در زندگی دنبال می‌کند؟ اما متأسفانه بیشتر انتخاب‌های ازدواج در اطراف ما به نوعی هستند که مرا به یاد این ماجرا می‌اندازند: «روزی مردی در خیابان

دید ازدحام شده و شدت ازدحام به قدری است که معلوم نمی‌شود چه خبر است و چه اتفاقی افتاده. پس جلو رفت و از مردی که جلوتر از خود قرار داشت پرسید: «بیخشید آقا چه خبر است؟». آن مرد در حالی که با فشار جمعیت جابه‌جا می‌شد و بی اراده از یکسو به سوی دیگر هل داده می‌شد گفت: «یک نفر که معلوم نیست چه کسی است، بر سر یک نفر دیگر که معلوم نیست چه کسی است، بلایی آورده که معلوم نیست چه بلایی است؟».

خیلی از ازدواج‌های ما هم همین‌طورند. یعنی یک نفر که خودش نمی‌داند چه کسی است (و از خودشناسی بویی نبرده) با یک نفر دیگر که معلوم نیست چه کسی است (یعنی شناختی از او ندارد) ازدواج می‌کند و در نتیجه محصول پیوند این دو نفر هم محصولی است ناشناخته و غیرقابل پیش‌بینی.

البته برخلاف تصور عموم، محصول ازدواج تنها فرزندان نیست.

محصول ازدواج یعنی حاصل اثر و نفوذ آن دو روی یکدیگر و نتیجه بودن و زندگی کردن آن دو نفر با همدیگر. به زبان ساده محصول ازدواج یعنی این که ازدواج در نهایت بر روح و روان و جسم این دو نفر چه تأثیری خواهد گذاشت؟ آیا باعث رشد و بهتر شدن و شکوفایی توانمندی‌ها و استعدادهای آن دو خواهد شد یا برعکس باعث تخریب، ضعیف شدن و هدر رفتن انرژی آن‌ها می‌شود. مثل زمانی که همه‌توان و انرژی در همسر، صرف حل کردن مسایل و گرفتاری‌های بین خودشان می‌شود و در نتیجه دیگر انرژی باقی نمی‌ماند تا به مصرف رشد و بالندگی آن‌ها در

زندگی برسد. به همین دلیل هر دختر و پسر قبل از ازدواج در درجه اول باید خود و طرف مقابل خود را بهتر و بیشتر بشناسد. باید بدانند شباهت‌ها و تضادهایشان با هم در چه زمینه‌هایی است. هدف هر کدام در زندگی چیست و هر یک قصد دارد از چه راهی به مقصد خود



برسد. به بیان دیگر باید بتوانند تصور کنند اگر در کنار هم قرار گرفتند چه تعامل‌ها یا بده بستان‌های روحی - روانی می‌تواند بین‌شان اتفاق بیفتد و چه داستان‌هایی با همدیگر خواهند داشت. در نظر بگیرید هم‌سفر بودن دو نفر که یکی می‌خواهد با هواپیما به بندرعباس برود و دیگری قصد دارد با قطار به مشهد سفر کند، چگونه خواهد بود؟

بنابراین پرسیدن این سؤالات از خودمان قبل از ازدواج (و حتی گاه‌به‌گاه بعد از ازدواج) ضرورت دارد: من کی هستم؟ هدفم چیست؟ آیا هدف من و طرف مقابلم مشترک است؟ آیا من ازدواج، ما را به هدف مشترکمان نزدیک‌تر می‌کند؟ و آیا من خود حقیقی طرف مقابلم را می‌شناسم یا به چیزهایی مثل چهره، اندام، درآمد، تحصیلات، شغل، مقام، شهرت، وضع خانوادگی و نظیر این‌ها قناعت کرده‌ام؟ چون واقعیت این است که بعد از ازدواج آن‌چه بین زن و شوهر جریان پیدا می‌کند مربوط به خود حقیقی آن‌هاست و دیری نمی‌گذرد که

محصول ازدواج دو انسان نیز حتماً باید چیزی رو به کمال و رشد یافته باشد.

آن‌ها رشد یافته‌تر باشد، اقلأ باید در کنار هم استعدادها و توانمندی‌های درونی‌شان شکوفا شده باشد تا حدی از آرامش و بستر مناسب برای رسیدن به هدف‌های اصیل‌شان فراهم شده باشد و همه این‌ها در سایه‌ی هم‌هدفی و همراهی پدید می‌آید. من محصول ازدواج بعضی‌ها را دیده‌ام: هیولایی با چنگال‌های تیز و خون‌آلود که از مکیدن خون دو طرف جان می‌گیرد و روز به روز آن‌ها را زخمی‌تر و ضعیف‌تر می‌کند! محصول ازدواج شما چیست؟!^(۱)

هر دو متوجه می‌شوند همدیگر را نشناخته‌اند و انگار دارند با کسی زندگی می‌کنند که تنها مشخصات شناسنامه‌ای و ظاهری‌اش را می‌دانند!

بنابراین لازم است حداقل این چیزها را درباره همسر خود بدانیم: خواسته‌ها و هدف‌های او در زندگی، خصوصیات و ویژگی‌های اخلاقی، طرز عملکرد او در شرایط و موقعیت‌های مختلف (مثلاً در شادی، ناراحتی، خشم، ناکامی، داغ‌داری و...). بهتر است خانواده و میزان دلبستگی‌ها و وابستگی‌هایش را هم مد نظر داشته باشیم (بعضی‌ها نوعی چسبندگی به خانواده‌هایشان دارند که باعث می‌شود نتوانند نقش همسری‌شان را به خوبی ایفا کنند). ضمناً باید رفتارهای اجتماعی و فرهنگی او را هم با خود مقایسه کنیم، چنین شناخت‌هایی با معاشرت‌های کنترل‌شده و هدف‌دار، با تحقیق و پرسیدن سؤالات دقیق (و پرده بردار!) از اطرافیان صادق و با مشورت گرفتن از افراد ذی‌صلاح و با تجربه تا حد زیادی کسب می‌شود. البته در شناخت صحیح، خود ما و شرطی‌شدگی‌های ما هم دخیل‌اند. نباید تحت تلقین دیگران تنها به ظاهر بچسبیم و خود را فریب دهیم. شناخت باید براساس خصوصیات پایدارتر هر دو طرف باشد نه براساس چیزهای مقطعی و گذرا.

حالا ببینیم چگونه می‌توانیم محصول این ممزوج

را بشناسیم؟

ممزوج یعنی آمیختگی. اگرچه به برقراری رابطه جنسی هم آمیزش اطلاق می‌شود اما به نظرم درست نیست که ظاهری‌ترین بعد آمیزش را همه محصول زوجیت در نظر بگیریم. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید «همه چیز را زوج آفریدیم». حیوانات، گیاهان، ذرات ریز اتم و خیلی چیزهای دیگر را که هنوز قادر به درک و کشف آن‌ها نشده‌ایم. همه زوجیت‌ها محصولاتی رو به کمال و رشدند. در این صورت محصول ازدواج دو انسان نیز حتماً باید چیزی رو به کمال و رشد یافته باشد. آمیختگی این دو، باید اقلأ از تک

پی‌نوشت:

۱- ادامه مباحث را می‌توانید در کتاب «یک یکی (بحثی پیرامون خطرات ازدواج و ازدواج‌های خطرناک)» نوشته مؤلف دنبال کنید.

نتیجه و محصول ازدواج ما چیست؟ اگر بخواهیم به نتیجه یا محصول ازدواج توجه داشته باشیم علاوه بر این که باید خود و طرف مقابل مان را بشناسیم، باید بتوانیم تصویری از نتیجه بودن مان در کنار همدیگر نیز به دست آوریم.



ملاقات بین جفت‌های روحی زمانی اتفاق خواهد افتاد
که هر دو طرف از آمادگی لازم برخوردار باشند
و بتوانند مسئولیت یکدیگر را بر عهده بگیرند.

استاد ایلیا «میم»

برداشت‌های ما، حدود ما

اغلب مردم گمان می‌برند که جریان هدایت الهی و راه خوشبختی می‌بایست آن‌طور باشد که آن‌ها فکر می‌کنند. هدایت الهی باید طوری باشد که آن‌ها انتظار دارند...

افراد از مسیر هدایت الهی، نحوه هدایت شدن و شخص هدایت کننده، برداشت‌ها و تصاویری دارند. گمان برده‌اند که جریان هدایت و نحوه آموزش باید طوری باشد که آن‌ها برداشت کرده‌اند.

اگر تصاویر و انتظاراتشان اغنا نشود، راه هدایت و جریان آموزش را مورد انتقاد و حتی تهمت قرار می‌دهند. با خود می‌اندیشند خداوند باید همان کاری را بکند که این‌ها می‌خواهند، فکر می‌کنند هدایت خداوند باید آن چیزی باشد که آن‌ها انتظار دارند، از راهی و به شکلی باشد که این‌ها گمان کرده‌اند که هدایت و آموزش باید چنین شکلی داشته باشد...

در مورد شخص راهنما و هدایت کننده نیز تصاویر زیادی را به یاد می‌کشند. از نظر این‌ها، فرد هدایت کننده باید ویژگی‌های فردی، اخلاقی، اجتماعی، خانوادگی، نژادی (و...) معین و از پیش تعیین شده‌ای داشته باشد. استاد و راهنما باید انعکاس تصاویر و برداشت‌های آن‌ها باشد... گمانشان این است که راه خداوند، همان راهی است که این‌ها فکر می‌کنند. در صورتی که خداوند متعال می‌فرماید: «راه من راه شما نیست.»

خداوند، اغلب به گونه‌ای به انسان می‌بخشد (چه چیزهای مادی چه غیرمادی) که انتظارش را ندارد، از راه‌هایی که انسان اغلب حتی حدس هم نزده و اصلاً خود را برای آن راه‌ها آماده نکرده، او را آموزش داده و به خود نزدیک می‌کند...

همه پیامبران، ناجیان و اساتید حق در انجام وظیفه خود با

این مشکلات مواجه شده‌اند.

مردم جاهل، انتظارات و پیشداوری‌های زیادی درباره این افراد، محتوی و نحوه هدایتشان داشته‌اند. اکثر انبیا و اولیا الهی از جانب اطرافیان و حتی دوستان و بستگان خود، با همین تصورات باطل و موهوم مواجه بودند. حضرت عیسی (ع) فرمود: «برگزیده خداوند را همه جا گرامی می‌دارند، مگر در سرزمین خود و میان نزدیکان و خانواده خویش.» و این موضوع درباره حضرتش به روشنی صادق بود. یکی از دلایلی که مسیح (ع) در نظر پیشوایان بیهود، به عنوان گناهکار شناخته و محکوم شد، همین بود. آن‌ها می‌گفتند مسیح باید با جلال و شکوه آسمانی ظاهر شود، فرشتگان به همراه مسیح باید ظهور کنند و او بر بال‌های فرشتگان (و...) اما مسیح (ع) چگونه ظهور کرد؟ از میان قومی که مورد سوءظن بود و سرزمینی که بیش‌ترین بدبینی‌ها بر آن متمرکز بود. او از استان جلیله برخاست. جلیله، که از نظر فساد و گناه معروف بود. یک نجار معمولی (و...) آیا او با فرشتگان به بیت‌المقدس وارد شد؟ خیر. او سوار بر الاغ، یعنی برعکس آن چیزهایی که مردم فکر می‌کردند، به بیت‌المقدس وارد شد. مسیح (ع) به شدت در معرض برداشت‌های جاهلانه اطرافیان خود قرار داشت. بسیاری از عالم نمایان آن زمان با نفرت و کینه به او نگاه می‌کردند. حتی برادران، اطرافیان و دوستان قدیمی‌اش هم او را انکار کرده و با تردید و بدبینی با او مواجه شدند. برخی او را به عنوان دیوانه و بعضی دیگر، جن‌گیر و حامل روح شیطانی و حتی تجسم خود شیطان می‌شناختند. به او برچسب مشرک، کافر، ضد خدا، همدست شیطان و فتنه‌انگیز زدند. وجود الهی‌اش برای عده‌ای چنان سنگین و غیر قابل تحمل بود که بارها در صدد کشتن او برآمدند لکن عیسی مسیح کسی بود که خداوند او را «روح الله» و «کلمه الله»

چه لزومی دارد که خداوند مانند ما بیندیشد؟ هر چند اندیشه‌ی خداوند، متعالی و فارغ از هر نقص

و محدوده‌ای است و عین علم اوست. چه اصراری است که خداوند، آن‌طور ما را به سوی

خود هدایت کند که فکر می‌کنیم؟

خطاب فرمود. حضرت محمد (ص) نیز چنین بود. در زمانی که شعر و فن بیان، بیشترین رواج را در جامعه پیدا کرده و تب و آژدها، آغاز شده بود، او از میان بی سوادان (سواد ظاهری) و افراد امّی انتخاب شد. او را نیز جادوگر، دیوانه و شاعر (...)) نامیدند و البته پروردگار متعال از او به عنوان «حبیب الله» یاد نمود. آخرین ناجی زمین نیز با همین موانع رو به رو خواهد بود. بسیاری از علما (علمای ظاهری، آنان که در توهم علمند و نه در اصل آن) منکر ناجی زمین و برپاکنندگان حکومت و نظام الهی خواهند شد و البته در مرحله‌ی اول، بسیاری از همین علماء (ظاهری) هلاک می‌شوند...

چه لزومی دارد که خداوند مانند ما بیندیشد؟ هر چند اندیشه خداوند، متعالی و فارغ از هر نقص و محدودده‌ای است و عین علم اوست. چه اصراری است که خداوند، آن طور ما را به سوی خود هدایت کند که فکر می‌کنیم؟

آیا ما می‌توانیم نظرات خود را نعوذبالله به خداوند قادر دانا، تحمیل کنیم؟... این برخورد جاهلانه مانند این است که آموزش و هدایت فرد معتاد و فاسدی را به خودش بسپارید، او مشخصاً از راه‌هایی می‌رود که فشار چندانی را تحمل نکند، آموزشی را انتخاب می‌کند که سختی کمتری داشته باشد، طوری که هم آموزش ببیند، هم به اعتیاد و فساد خود ادامه دهد. این چیزی است که بسیاری از ما خواهان آن در هدایت و تعلیم هستیم. قصد ما تسلط بر نفس شیطانی است.

همان نفسی که از تمایلات، برداشت‌ها و انتظارات، توهمات و آرزوهای ما به وجود خود ادامه می‌دهد. از طرفی چون این نفس تاریک بر بسیاری از ما تسلط و کنترل دارد و اغلب اندیشه‌ها و نظرات ما بر پایه‌ی ارضای آن است (خودارضایی) ما هدایتی را می‌خواهیم که نفسمان را خیلی آزار ندهد، نه فقط نیازارد بلکه هیجان طلبی و لذت طلبی آن را هم ارضا کند. هدایتی را می‌خواهیم که از آن لذت ببریم. اما این چه کسی است که لذت می‌برد؟ جریان آموزش و هدایت کننده‌ای را می‌خواهیم که «نفسمان» می‌خواهد، اما این نفس، چه کسی را می‌خواهد؟ چه نوع آموزشی می‌خواهد؟ چه راهی را می‌پسندد؟

او کسی را می‌خواهد، آموزشی را می‌خواهد و راهی را می‌پسندد که او را نابود نکند، به کنترل درنیآورد، بلکه آن

(نفس تاریک) را رشد دهد و بر کنترل و تسلطش بیفزاید. این دیگر هدایت نیست. این انحراف است هر چند ظاهر آن آراسته و الهی باشد...

بسیاری نماز می‌خوانند اما نه به عشق خداوند و نه برای سپاس از او بلکه برای اینکه کمی احساس آرامش کنند و خیالشان راحت شود که بنده خدا هستند. می‌خواهند خود را مشغول کنند حالا چه بهتر، با چیزی که نام آن مقدس است... معالجه‌ی طبیب حتماً آن چیزی نیست که مورد پسند ماست. گاه بسیار دردآور است. طبیب اگر بخواهد به میل ما و آن طور که مورد تأیید ماست معالجه کند، چه بسا، هلاک شویم و بمیریم.

ما، بیمار خدا هستیم. خداوند، معالج و شفادهنده‌ی ماست. او خودش راه درمان، وسیله و روش درمان را انتخاب می‌کند. البته طبیب هر مرضی را به شیوه‌ی خاصی درمان می‌کند هر چند که شاید ظاهر همه‌ی این روش‌ها و وسایل یکی باشد. دانای اسرار هم هر کسی را به شیوه‌ی خاص خودش انتخاب می‌کند. برداشت‌های ما از نحوه‌ی آموزش و هدایت، وسایلی هستند که نفس برای محافظت از بقای سلطنت خود در وجود ما، به کار می‌گیرد. «آگاه باشید و فریب نخورید»...

بیشتر مخالفت‌هایی که با پیامبران و بزرگان می‌شد، از جانب آشنایان آن‌ها و اهالی شهر و روستایشان بود، این‌ها قبول نداشتند فردی از میان خودشان، کسی که او را می‌شناسند و از گذشته و سوابق او مطلعند، کسی که مثل خودشان و با خودشان زندگی کرده، بیاید و هدایت‌کننده‌ی آن‌ها باشد. انتظار نداشتند که هدایت‌کننده و پیامبر از میان خودشان و فردی مانند آن‌ها باشد و این مانعی بود بر سر راه هدایت بسیاری از آن‌ها...

و این بشر، سخت از روح خدا که یگانه معلم الهی است و در اصل در وجود خود اوست، غافل است. او به این سادگی نمی‌پذیرد که نجات دهنده‌ی بزرگ و معلم اعظم در وجود خود او باشد. اگر این روح در وجود یک غریبه، یک فرد ناشناخته و مجهول، خود را عیان و آشکار کند، به راحتی او را می‌پذیرد. غافل از آن که او کسی را پذیرفته و مجذوب کسی شده که اصل او در وجود خودش است و آنچه در بیرون است، تجسّم و تجلی همان روح ربّانی است که در وجود اوست...

ادامه دارد

منبع: جریان هدایت الهی

معالجه‌ی طبیب حتماً آن چیزی نیست که مورد پسند ماست. گاه بسیار دردآور است.

طبیب اگر بخواهد به میل ما و آن طور که مورد تأیید ماست معالجه کند، چه بسا،

هلاک شویم و بمیریم.

حقیقت‌گرایی و آشکارسازی حقیقت، حرکت عمومی هستی و کائنات است
و همسویی با آن همسویی با جهان است.

استاد ایلیا «میم»

با ما در تماس باشید:

www.masterelia.org

www.ostad-iliya.org

info@ostad-iliya.org

fb.com/PeymanFattahi.EliaRamollah